

# آوارهای کوروش آریایی

سروده‌ای از:

میرزا آقا عسگری . مانی

ناشر: بنیاد فرهنگی ورهرام



MirzaAgha Asgari.Mani

نام کتاب: آوارهای کوروش آریایی

سراینده: میرزا آقا عسگری. مانی

ناشر: بنیاد فرهنگی ورهرام. استکهلم. سوئد: [www.varahram.org](http://www.varahram.org)

چاپ دوم: نوروز ۱۳۹۰ خورشیدی. مارس ۲۰۱۱ میلادی

نگاره‌ی روی جلد: سیمرغ. با بهرهبایی از تندیس کوروش

درسیدنی استرالیا که به همت بنیاد فرهنگ ایران برپای شده است.

فرتور شاعر: رحیم کریمی. عکاس هنرمند ایرانی در استکهلم

چاپ نخست این کتاب در دیوان دوجلدی اشعار مانی: (خوشه‌ای از کهکشان)

در سال ۲۰۰۸ در شرکت کتاب آمریکا صورت گرفته است.

چاپ دوم این کتاب به مناسبت ۶۰ سالگی شاعر منتشر شده است.

نشانی شاعر: [manii@nevisa.de](mailto:manii@nevisa.de)

## آوازهای کوروش آریایی

میرزا آقا عسگری (مانی)



تندیس کوروش بزرگ

( ۵۷۶ - ۵۲۹ پیش از میلاد )

طرح از: سیمرغ

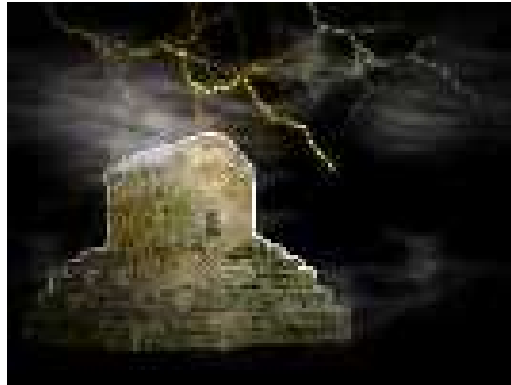
طرح از: سیمرغ



### **Cyrus den Großen**

Ein Gedicht von:

**MirzaAgha Asgari (Mani)**



ای رهگذر!

هرکه هستی،

از هرکجا که بیایی

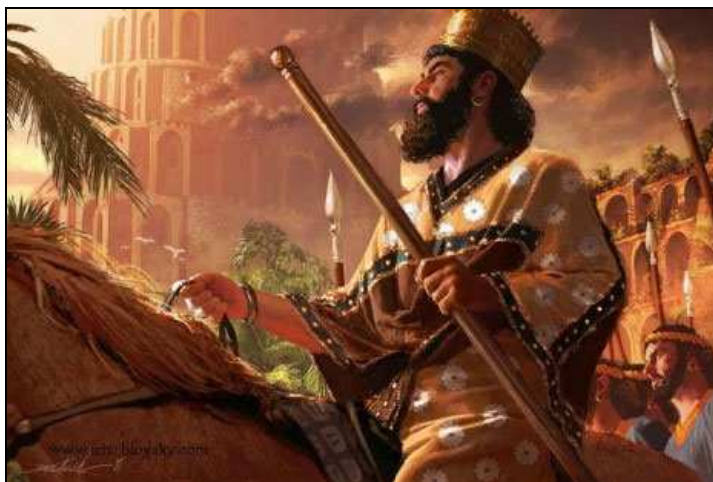
می‌دانم سرانجام روزی بر این آرامگاه گذر خواهی کرد.

این منم کوروش پسر کمبوجیه

که این سرزمین پهناور را برای پارسیان بنا کردم

بدین مшти خاک که تن مرا می پوشاند

رشک میر مرا بگذار و بگذر



## چرا شعری برای کوروش بزرگ؟

خودبودگی (هویت) هرملتی بازبان، فرهنگ و سرگذشت (تاریخ) آن ملت شناخته می‌شود. اگر زبان، سرنوشت و باورداشتهای آیینی یک ملت، زیر چیرمگی زبان، فرهنگ و دین ملتی دیگر برود، آن مردم با گذشت زمان از خودبودگی خویش دورمی‌شوند، دیگری می‌شوند، و زیر ارادهی ملت‌های دیگر جای می‌گیرند.

مردم ایرانزمین که دارای فرهنگی دیرینه‌اند، همواره مورد یورش اقوام و ملت‌های بیگانه قرارداشته‌اند. در رهگذر این یورش‌ها، نه تنها آیین

آن‌ها (زرتشتی‌گری) تآستانه‌ی مرگ واپس‌رانده شد، زبان همگانی آن‌ها - پارسی- هم دچار زیان‌های برگشت‌ناپذیری گردید. سرگذشت ایران نیز به گذرگاهی رانده شد که همواره در حوزه‌ی اختیار ایرانیان نبود. برای سده‌های پیاپی، سرنوشت و سرگذشت سیاسی - اجتماعی مردم ایران را خلفای بغداد، مغول‌ها، ترکان غزنوی و سلجوقی... بدست داشتند. حتا پس از پشت سرماندن آن روزگاران، خودبودگی‌ی ایرانیان چنان دستخوش دگرگونی گشته بود که اینان خود، بخشی از فرهنگ و هویت بیگانگان شدند.

در این میان، پایداری فرهنگی، زبانی، سیاسی و هویتی هم در این‌جا و آن‌جا این زادبوم وجود داشته است. و اگر امروزه هنوز نشانی از هویت ایرانی برجای مانده، فرایند کار و کوشش کسانی است که این پایداری را سازمان و سامان داده‌اند.

در درازای ۲۶ سده‌ی گذشته، کسان و گروه‌هایی در میان ایرانیان، با شناخت چپستی، کیستی، چونی و چندی مردم خویش، کوشیده‌اند هویت ایرانی را پهنا و ژرفا بخشند و از مرگ آن جلوگیرند. در میان اینان، می‌توان به سه فرزانه‌ی ارجمند و والا در سه گستره‌ی مهم اشاره کرد:

### **زرتشت در پهنه‌ی جهان‌بینی، دین و هستی‌شناسی**

### **کوروش بزرگ در گستره‌ی سیاست، کشورداری و انسان‌مداری**

### **ابوالقاسم فردوسی در پهنه‌ی زبان و استوره‌نگاری**

**اشو زرتشت** گزارنده و سامان‌دهنده‌ی هستی‌شناسی آیینی ایرانیان است. او را باید نخستین شاعر ایرانی و بزرگترین پیامبر گیتی به شمار آورد. او کارگزار دستورهای آسمانی نبود، بل که آرزوها، خواسته‌ها و نیازهای معنوی ایرانیان را با اهورامزدا‌ی خود: (وجدان آدمی و سامانه‌ی هستی، دانائی بزرگ همگانی) در میان می‌گذاشت. او پیام زمینیان را به اهورامزدا می‌رساند و نه دستورات آسمانی را به زمینیان. حال آن که دیگر پیامبران شناخته شده،

آورنده و مجری «آیات الهی»، و ابلاغ کننده‌ی فرامین بی‌چون و چرای آسمانی به بندگان و فرمانبران روی زمین بودند!

زرتشت، شاعر و فیلسوفی بود که می‌خواست اندیشه‌ی نیک، منش نیک و گفتار نیک را در زمین گسترش دهد. آیین او پژواک آرزوها، نگرش‌ها، سرشته‌های فرهنگی، و ویژگی‌های ملی ایرانیان آن زمان است. آیین او فرایند هستی و چیستی و کیستی مردم ایران است. آیینی است سراپا خودی و ایرانی با سرشت و هنایشی فراگیر و جهانی.

**گاتاهای زرتشت** سروده‌هایی بسیار دل‌انگیز و ماندنی هستند که پس از نزدیک به سه هزاروپانصد سال که از زمان سرایششان می‌گذرد، می‌توانند همچون راهنما برای همزیستی و اندیشیدن در دنیای امروز به کار آیند. این سروده‌ها، دارای سرشتی بسیار شاعرانه‌اند، دارای زبانی غنی و دلنشین‌اند، و نیز، دربرگیرنده‌ی معانی فلسفی، نیایشی، آموزشی، دادگرانه و اندیشمندانه:



پروردگارا!  
بشود همچون آنانی که گیتی را  
به سوی پیشرفت و آبادانی می‌برند  
از ستاینندگان وفادار تو باشم.  
بزرگ هستی بخشا!  
آفریننده‌ی جان و خرد!  
بشود که در پرتو راستی و پاکی  
از یاری تو بهره‌مند باشیم،  
و هرگاه  
و تا بدان‌هنگام  
که در گذر بدگمانی و دودلی هستیم  
اندیشه‌ی ما، و دل ما  
بتو بگروند.

\*\*\*

آنگاه که جهانِ دروغ و تباهی  
در شکست و نابودی فرو نشیند،  
آرزوی نیکان و خوشنامان برآورده گردد  
و اینان،  
از زیستگاهی بسامان برخوردار شوند،  
از منشی نیکو  
از راستی  
و از روشنایی مزدا.

\*\*\*

اینک  
برای راستی‌جویان و دانایان  
از دو پدیده‌ی گیتی‌گستر سخن خواهم گفت  
از دومینوی هم‌آورد و زور‌آور:  
از سپنتامینو، این فروزه‌ی برترین، که آفریدگار گیهان است  
از انگره‌مینو، آن اهریمنِ ستیهنده‌ی ویرانگر.

**اینک**  
**ستودن خداوند روان و خرد را خواهم نمود**  
**از دانش اهورامزدا خواهم سرود**  
**و از آیین راستین آشا**  
**- آن سامانه‌ی هستی -**  
**باشد تا از بسندگی و رسایی بهره یابید،**  
**و در پرتو حقیقت نشینید**  
**باشد از بار و بر مینو بهره گیرید.**

یسنه. هات ۳۰ ( برگرفته از برگردان فیروز آذرگشسب). بازسزائی آزاد از مانی.

**فردوسی** پادشاه زبان پارسی است. او درست بهنگامی که چنگال خلفای مسلمان بغداد و نمایندگان و دست‌نشانندگان آنان تا بُن جان، اندیشه و هستی مردم ایران فرورفته بود، و زبان پارسی می‌رفت تا برای همیشه و یکسره در زبان عربی ذوب و ناپدید گردد، به سرودن و بازپروری هویت ملی و زبانی ایرانیان کمر بست. فردوسی در شاهکارش توانست روحیه‌ی از دست رفته، و روح درهم‌شکسته‌ی ایرانیان را با بازآفرینی استوره‌ها و رویدادها، با پرتوافکنی بر حماسه‌ها، بابر جسته کردن سرشت‌های پهلوانی‌گری و میهن‌پرستی پرورش دهد، و به راستی که بسیار خوب و ارجمند از پس هر دو کار برآمد.

**کوروش هخامنشی** بزرگترین و برجسته‌ترین سیاست‌مدار در درازای تاریخ ایران است. بزرگی و ارجمندی او نه برای گسترش امپراتوری هخامنشی، بل که به خاطر رویکرد او به همزیستی اجتماعی بین ملت‌های آنروزگار، و به خاطر بنیان‌گذاری حقوق بشروپابیندیش به آن است. ارجمندی کوروش بزرگ، فرایند ارزش‌گذاری او به ادیان، باورها، خدایان و آیین‌های مردمانی است که سرزمین‌هاشان به تصرف ارتش هخامنشی درمی‌آمد.

ناهمسانی کوروش با پادشاهان، و رهبران سیاسی دیگر در این بود که او به هر سرزمینی که می‌رفت، مردم آن‌جا را درنگهداشت و پیگیری باورهای دینی‌شان آزاد می‌گذاشت، و با آن که خود مزدپرستی باورمند بود، به معابد بزرگ آن سرزمین‌ها می‌رفت و به خدایان آنان ارج می‌نهاد. او پادشاهان، سرکردگان و سربازان اسیر دشمن را نمی‌کُشت، دارائی‌های مردم شکست‌خورده را چپاول نمی‌کرد، نمی‌گذاشت لشگریانش به زنان و دختران ملت‌های شکست‌خورده دست‌اندازی کنند، نمی‌گذاشت مردم آن کشورها به برده‌گی بُرده شوند، نمی‌گذاشت زنان و مردان را به خرید و فروش بگذارند. این‌ها را اسناد و نوشته‌های تاریخ‌نویسان باخترزمین می‌گویند. تاریخ‌نویسانی که بیشترشان با شکوه ایران و کیان ایرانیان دشمن بوده‌اند.

برای آشنائی گسترده با کردارها و کرده‌های او باید به هزاران برگ از نوشته‌هایی نگاه کرد که تاریخ‌نویسان از زمان کوروش تا به اکنون در باره‌ی او نگاشته‌اند. با اینهمه، نگرگاه حسن پیرنیا (مشیرالدوله) را در باره‌ی کوروش در این‌جا می‌آورم، چرا که کوتاه و گویا است:

«در باره‌ی کوروش مورخین معتقدند که شاهی بوده با عزم و جزم و عاقل و رئوف. کاری را که شروع می‌کرد تا آخرش می‌رفت و هیچ کاری را ناقص نمی‌گذاشت. در موارد مشکل، به عقل بیش از قوه متوسل می‌شد و برخلاف پادشاهان آسور و بابل و غیره با مردم مغلوب، رئوف و مهربان بود. به پادشاهان مغلوب به اندازه‌ای مهربانی می‌کرد که آن‌ها دوست صمیمی کوروش شده، در مواقع مشکل به او یاری می‌نمودند. با مذهب و معتقدات ملل کاری نداشت، بلکه آداب مذهبی آنها را محترم می‌داشت، چنان که بعد از فتح بابل هرچه از پیروان مذاهب مختلفه به غارت برده و به بابل آورده بودند، همه را پس داد. شهرها و ممالکی که در تحت تسلط او درمی‌آمدند، معرض قتل و غارت واقع نمی‌شدند، برخلاف سلاطین آسور که در کتیبه‌های خود می‌بالند، به این که چنان فلان مملکت را زیر و زبر کردند که صدای خروس یا سگی هم در آنجا شنیده نمی‌شود (نظیرش را در عیلام دیدیم) وقتی که مردم رفتار کوروش را دیده و با آنچه تا آن زمان معمول بود مقایسه می‌کردند او را مخلوق فوق‌العاده و برانگیخته از طرف خدا می‌دانستند.

این شاه عالیقدر یک نوع انقلاب اخلاقی درعالم قدیم باعث شده و طرزنوینی از حیث سلوک با ممالک تابعه و ملل مغلوبه درعالم قدیم وارد کرده و شاید به همین جهت زمان او حدّ فاصل دو قسمت عهد قدیم گردیده است.

درباره‌ی کوروش نیز باید گفت که او یکی از دو یا سه شخص تاریخی عهد قدیم است که اسمشان به اذهان مردمان و ملل عصر ما خیلی مأنوس است. یکی از جهات این نکته این است که پیغمبران بنی‌اسرائیل او را بسیار ستوده‌اند و پیروان مذهبی که تورات را کتاب مقدّس می‌دانند از طفولیت اسم این شاه را شنیده، با این اسم مأنوس می‌شوند.»

حسن پیرنیا. تاریخ ایران قبل از اسلام. نشر نامک. تهران. ۱۳۸۰. صفحه ۸۲

به هر روی، سه فرزانه‌ی نامبرده: زرتشت، کوروش و فردوسی را می‌توان آفریننده، شناساننده، گسترنده و نگهدارنده‌ی خودبودگی ایرانی دانست.

سرودن «آوازه‌های کوروش آریایی» در این پیوند، هستی یافته است، و من با سرودن آن، در پی جانبداری از شکل ویژه‌ی از حکومت نبوده‌ام. آنچه در این سروده بازتاب یافته، سوای بازسرای - گفته‌ها و نوشته‌هایی که از زبان کوروش یا کوروش‌شناسان مانده، بازتاب گسترده‌تری از باورها، منش‌ها، کنش‌ها و روش‌های ایرانیان در درازای تاریخ است. در واقع، این سروده، می‌کوشد زبان درونی مردمی باشد که به گواه تاریخ، کمتر ستمگر بوده‌اند و بیشتر ستم‌دیده.

مانی. پانیز ۲۰۰۷ میلادی. بوخوم

## آوازهای کوروش آریایی

مزدا را سپاس که مرا آفرید:  
کوروش فرزند ماندانا پسر کمبوجیه.  
دیده گشوده بر الوندکوه. در پایتخت آستیاگ.

از آن پیشتر که گام بر این گیتی نهم،  
تاکی تناور بودم  
در خواب زورآوران که می‌گسترده!  
کهکشانی، شاخ و برگ گستران  
از خاور تا باختر این گیتی پهنانورد!  
فراگیر و تنومند،  
فروپوشاننده‌ی فرمانرو پادشاهان.  
ریشه‌گستر بودم و آسمان‌سای

از خاستگاه خورشید تا نیشنگاه آن  
از پیشاسوی زمان تا پساسوی آن.  
فَرَوَهَرِ مَن  
بال، از بلندی های زاگروس بازگشود.

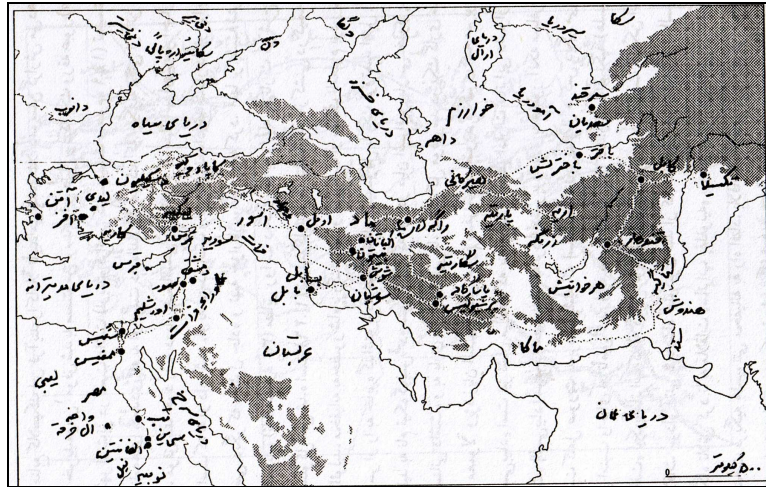


فروهر

بال هایش  
از سَند تا به دانوب سایه افکن است  
از دریای اژه تا شانتهای مصر  
از خلیج پارس تا سیردریا  
از دل ایرانیان تا دل مردمانی دیگر  
در پهنادشت های دور دورتر دورترین.

<><><>

من کوروشِ کرانه گشایم!  
با پیرامونیان و پیرانی بخرد و روشن روان  
چون چشمه ای که سنگها را در خود می پرورد،  
کرانه های جهان را در روانه ای روشن خود می پرورم.



امپراتوری هخامنشی

<><><>

از دودمان پاسارگادم  
گام‌هایم  
نخستین بار بر آنتشان و شوش فرود آمدند  
بر ماداکتو بر هیدالکو.  
می‌رفتم و مزدای من  
- آن راهگشای بی‌تا-  
پیشاپیش من می‌رفت.  
شمشیرها و زوبین‌های دژمنان مرا آب می‌کرد  
توفان توانمندی آنان را فرومی‌نشاند  
دژهایشان را چون ریگ،  
سُست و ناپایدار می‌کرد.

<><><>

أوریباس

تاج کیداریس- نشانه‌ی پادشاهی ماد را -  
بر سر من نهاد،

هم در هگمتانه



بزرگان ماد. از نقش برجسته‌ای د استخر. سده‌ی پنجم پیش از میلاد.

- بدان‌جائی که آستیگ را در خوابگاهش فروگرفتم!-

او که مرا توشه‌ی جانوران می‌خواست

پاره پاره و بی‌سرنوشت،

در میان بوته‌ها و بادها رها می‌خواست

او که مرا در مرگ می‌خواست

اما در برابر سرنوشت، ریگ شد!





گستره‌ی امپراتوری مادها

<><><>

سپندارمینو را می‌ستایم  
که هم از سپیده دم زندگی  
مرا در سایه‌ی امرتات، - ایزد جاودانگی - نهاد  
مرا به دست هارپاگ از چنگال آستیاگ رهانید  
مرا به دست میتراداد - دانای سپیدموی -  
از گنم درندگان بیابانی،  
و از دندان‌رَس جانوران رهانید  
مرا در دستان آتراداد  
در کوهستان‌های زیبا و خشک،  
در شهری سوزان و خاک‌افشان  
در شهر تَبس پرورید.

به من آموختند:  
کُشتن آدمی، کُشتن مزداست!  
کُشتن زیستمندان، کُشتن زندگی است.

<><><>

کوروش پارسی‌ام:  
رزم‌آوری  
در میان رزم‌آورانِ پارسی  
نیزه‌اندازی  
در میان نیزه‌اندازانِ مازندرانی



تیرافکنی در میان تیرافکنانِ اُرستانی  
گُرزاندازی در میان گُرزدارانِ سیستانی

کمندافکنی در میان کمندافکنان کُردستانی  
شمشیرزنی در میان شمشیرزنانِ هگمتانه‌ای  
برخاسته از ایرانشهر

دوست دارنده‌ی:

اندیشه‌ی نیک منش نیک گفتار نیک  
دوست دارنده‌ی آدمیانی

که این سه را در خود می‌پرورند  
که اورمزد را در خود می‌پرورند.

<><><>

این اورمزد استومند را می‌ستایم می‌ستاییم.

که ما را در سایه‌ی وُهومنه‌ی خود

- آن بهمن، آن منش نیک - آفرید

تا بر گیتی پرتو افکنیم،

که خود را در ما آفرید تا در گیهان بدرخشیم،

این اورمزد خردمند، دانا توانا

که آدمی را در خود آفرید، با خود آفرید، خود آفرید،

که گیهان را در خود آفرید، با خود آفرید، خود آفرید.

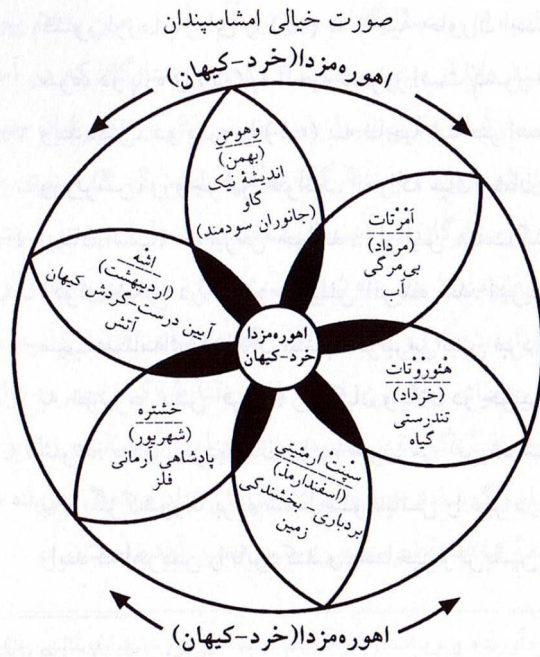
اهورامزدا را گرامی می‌داریم

که این زمین از برای ما می‌جُنباند

که این آسمان از برای ما می‌چرخاند

که این اختران از برای ما می‌درخشاند

که این آب گوارا از برای ما می‌رواند.



برگرفته از کتاب ارمغان مور. نوشته‌ی شاهرخ مسکوب

مزدا در سایه‌ی سپندارمذ  
 - آن اسفند، آن خرد رسا و بسنده -  
 واژه‌ها را در دهان ما آفرید  
 تا گفتارنیک را بپروریم.  
 ماه را همگام ما روانید  
 تا شباهنگام، راه‌نمای ما باشد.  
 خورشید را گیتی‌نمای ما کرد.  
 خرد را در بال‌های گرم فرزندگان پرورید.

مزدا، نیروی خود را  
در بازوها و ران‌های ما نهاد  
تا جادو را از دیار خود دورگردانیم.  
این مزدا را می‌ستاییم  
که در ما می‌پوید، می‌خُسپد، می‌اندیشد!

<><><>

مزدا :  
آفریننده‌ی زمانِ پوشش‌مند،  
برانگیزاننده‌ی نسیمِ نوازشگر،  
و توفانِ برکننده،  
آفریننده‌ی زمین  
که با شانه‌ی راست،  
خورشید را برمی‌آورد  
که با شانه‌ی چپ،  
خورشید را در دریا‌های تاریک فرومی‌نهد.  
می‌ستایمَش!

مزدا را می‌نیایم  
که انیران را در ایران می‌گوارَد!  
آنسان که نمک را در دریا  
و برف را در خاک، آب می‌کُند!

مزدا در دلِ دانه‌ها  
آوازِ رویش می‌خواند  
در دانه‌ی دانایی  
آواز گسترش می‌خواند

در چشمان بانوی من - کاساندانه -  
آواز مهربازی می‌خواند.

می‌ستایمش!

که مرا برای کاساندانه آفرید

برای دُردهای که در دانه‌ی دلِ من

آهنگ آگاهی می‌نوازد.

برای چشمه‌ای که از آن روان استم!



کوروش و همسرش کاساندانه

<><><>

براین گیتی‌ی راهوار و خوش‌رکاب  
که روان است، می‌رانیم

بر اسپ‌های تیزآهنگ

تابنده

شتابنده.

زیر این آسمان که از اختران، پُر و خالی می‌شود،

در روشنایی‌ی این خورشیدِ چهره‌گستر

بر کرانه‌ها و بی‌کرانه‌ها،

بر گرده‌ی این زمینِ پرورنده.

<><><>

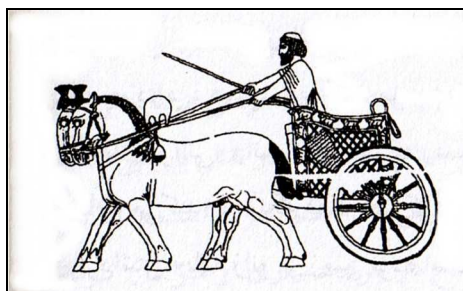
منم کوروش آریایی

شاه شاهان

دانش‌افروزی در میان دانش‌افروزان خراسانی

زوبین‌اندازی در میان زوبین‌افکنان تالشی

چابکسواری در میان چابکسواران آتروپاتن



ارابه‌ی شاهی

ارابه‌رانی در میان ارابه‌رانان اسپهانی

خردمندی در میان خردمندان ایرانی.

<><><>

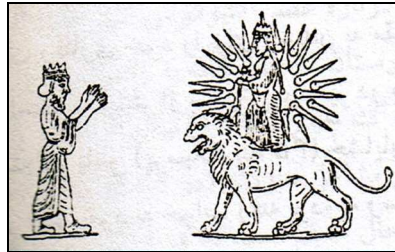
زاده‌ی ایرانزمین‌ام  
دارنده‌ی رمه‌های زرین  
که در چراگاه می‌چرخند،  
دارنده‌ی درختان بارده  
که چون انبوه فرشتگانِ خدمتگار  
در باغ‌ها، خَم و راست می‌شوند،  
دارنده‌ی رودهای آوازخوان‌ام و دریا‌های آرام  
دارنده‌ی چراگاه‌های بارورَم و کوهستان‌های شکوهمند  
دارنده‌ی دانش‌ام و توانش،  
نگهبان آتش.

کوروش‌ام من:  
ساقه‌ی گندمی در گندمزار شما  
آوائی در گلوی مردم ایران‌زمین  
پادشاهی در میان شما که پادشاه این گیتی‌اید.  
روییده از خاک‌ام، و سیماسای خاک.

<><><>

مزداسبتایم،





شاه در برابر آناهیتا. آناهیتا بر گردهی شیر

دوستدارندهی آناهیتا، ایزدبانوی باران  
دوستدارندهی میترا، ایزدبانوی آفتاب  
دوستدارندهی سپندارمذ، ایزدبانوی خاک  
دوستدارندهی امشاسپندان،  
دوستدارندهی آدمیان‌ام.  
در نخستین نبردم با انگره‌مینو،  
بیداری را از دلهره رهانیدم  
خواب را از خفتو.

<><><>

ماه را بچینم و  
بر خوابگاهِ شما بگذارم  
نیرومندی آبکوه‌ها را بستانم  
و در سپرهای شما بهلم  
نیرومندی ورزها را برگیرم و  
در بازوان شما بنهم  
سپیدی سپیده‌دمان را برگیرم و  
بر دندان‌های شما بنشانم

رخشه‌های خورشید را برگیرم و  
بر شمشیرهای شما بدرخشانم  
خُنکای برف‌ها را برگیرم و  
در آبدان شما بنهم  
آب‌خوشه‌های باران را بر کشتزار شما بچرخانم.

اهورامزدا را می‌ستایم  
که مرا در سایه‌ی شهرپور،  
- آن شهریار بشکوه - پرورید  
تا نوازش‌دهنده‌ی دستان شما باشم  
که گندم می‌پرورید  
که بر آب و رود فرمان می‌رانید  
که درخت و گیاه برمی‌نشانید  
که گوهر از خاک برمی‌کشید  
که آهن را و سنگ را آب می‌کنید.  
ای کاش انگره‌مینو  
به‌اندازه‌ی دستان شما روشنی‌افزا بود و زندگی‌آرا !



تندیس (کوروش بزرگ)

با کوشش هومرآبرامیان در یکی از پارک‌های زیبای سیدنی برپا شده است.

<><><>

### منم کوروش

زاده‌ی - زمان آغازین و فرجامین -

دارنده‌ی چادرُنشینانی به روشنی آب و سختی پولاد

دارنده‌ی پهلوانانی بی‌همتا در چهارسویه‌ی ایرانزمین

دارنده‌ی دشت‌های زایا گویا

دارنده‌ی انجمن‌های دانا آگاه

ستاینده‌ی پرده‌ی سپید - سیاهی که می‌آید

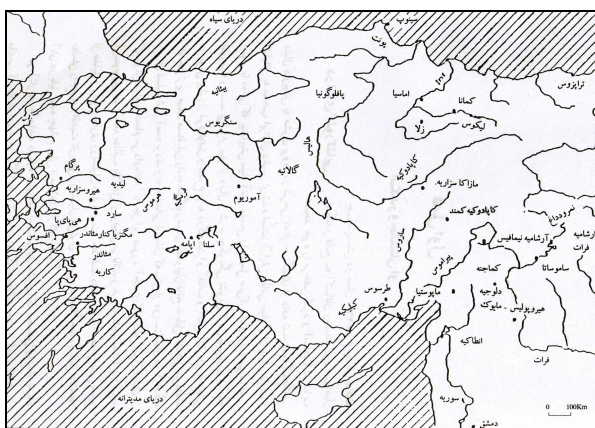
می‌بارد می‌رود.

خدایگانِ خاورِ این گیتی استومندِ زیبا

دارنده‌ی آواهای خوش و آوازهای خوش‌تر.

<><><>

ای اهورا مزدا!  
با آن که فرّه آریایی ما را گسترده‌ای  
از فرارود تا دریای فراخکرت  
از پهنه‌ی پنداشت تا کرانه‌های انگاشت  
از کرانه‌ی دریای سیاه تا کناره‌ی بامدادان سپید،



سرزمین‌های غربی شاهنشاهی هخامنشیان

از فریب اهریمن بیمناکام  
از انگره‌مینوی دروغ‌ورز بیمناکم  
باشد مرا در هم‌آوردی با وی کامیاب گردانی!

<><><>

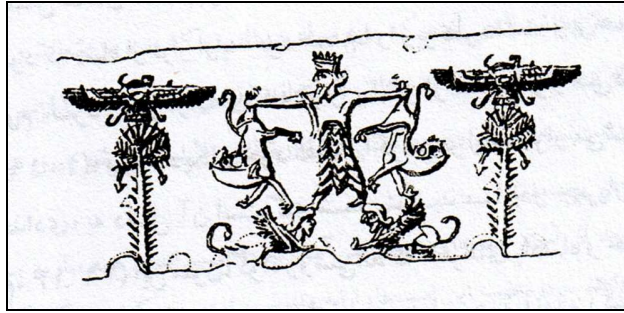
من آن انگره‌مینو را دوست نمی‌دارم  
آن آژی‌دهاک سایه‌افکن بر نیم‌چهره‌ی گیتی را،

آن نژمن که زیبایی شهرها را مجاله می‌کند،  
آن پادشاه که رگ‌های مردمان را می‌درد دوست نمی‌دارم  
من آن انگره‌مینو ازین می‌نکوهم که تاریک است  
ناخوشبو  
و نابخرد است.

<><><>

من این مزدا از این می‌ستایم  
که خوشبوست.  
که دستانش لبریز از میوه‌های گوارای خرد است  
که آدمی را تن‌پوش خود دارد  
که خود تن‌پوش آدمی است!

من این البرزکوه بالابند  
این الوندکوه برپوش  
این سبیلان‌کوه سخت‌گذر  
و این زاگروس گیاه‌پوش را می‌ستایم.  
من این الموت گردن‌فراز  
و این بهستون‌کوه روشن‌سیما را می‌ستایم.  
من این کوهستان‌ها از این می‌ستایم  
که زیبایند چون پیکر زنان  
که استوارند چون پیکر پهلوانان



شاه پهلوان

درخشانند چون امشاسپندان  
رازآمیزند چون آهنگِ نوازندگان  
به هم پیوسته‌اند چون مردمِ ایرانشهر  
مانایند و پایدار چون ایرانزمین  
سربلند و شکوهمندند چون مزدا.  
من اهوره مزدا ازین می‌ستایم  
که زیبا خوش‌آوا خوش‌نوا و خردمند است  
در دهان خاک، گل سوری می‌نهد  
واژگان را شایسته‌ی دهانِ راستگویان می‌داند  
که ارجمندی را شایسته‌ی پیروانِ منشِ نیک می‌داند.  
که مزدا ست!

<><><>

بادا که امشاسپندان، خواب‌های ما را زیبا کنند  
بادا که دانایی، ایرانزمین را خرم‌تر بدارد  
بشود که نسیم دماوندی، اندوه ایرانیان ببرد

من این لاژورد سپهر را از این می‌ستایم  
که برنگ خوابدید ایرانیان است  
بشود که کشتزار راستی فراتریگستر  
پربارتر گردد در این کهن‌سرای.

<><><>

منم کوروش ایرانی  
دارنده‌ی ارابه‌ی خورشید  
که چهار اسپ سپید، در پیشاپیش دارد  
که تاج زرین خورشید بر پیشانی دارد.

نگهبان ایرانزمین ام  
سرزمینی گردشگاه ایزدان  
سرزمینی شکوهمند چون پیران این دیار  
سرزمینی نیرومند چون پهلوانان این دیار  
سرزمینی مه‌پوش چون افسانه‌های این دیار  
سرزمینی بیدار چون ستارگان در آسمان کرمان  
سرزمینی جاوید چون مزدا.

<><><>

اورمزد را آفرین باد که این زادبوم را  
در سایه‌ی اشاوهِیشت  
- آن اردیبهشت، آن اشه‌ی بهترین - آفرید  
که این گیتی‌ی روان  
این هستی‌ی نرم‌گرم

آن گله‌ی شکوهمند گوزن‌ها  
این سنگ‌های درشت و درخشان را آفرید.  
که دریای فراخکرت را تن‌افشان و سپیدکاکل کرد  
که زیبایی‌ی زنان را در خردمندی آنان نهاد  
که بزرگی‌ی پهلوانان را در دادگری آنان آفرید  
که خاور و باختر را آفرید  
که سرزمین ما را در میان آن دو آفرید.  
مзда را آفرین، بی‌شمار باد  
که امشاسپندان را برای ما آفرید  
تا پیشکار ما باشند، نه پیشکار آنان باشیم.  
که رمه‌های اسپ را آفرید  
تا بر آن‌ها پهنای گیتی را بپیماییم  
که اندیشه را آفرید  
تا با آن، ژرفای گیتی را بپیماییم  
که توانایی را در رزم‌افزارهای ما آفرید  
تا دادگر باشیم و خدمتگار داد  
تا چرک بیداد از تن زمین بشوئیم  
تا جای نیشزخم اهریمن را  
بر دل ساده‌دلان بهبود بخشیم

مзда را بستاییم! می‌ستاییم!  
که زوبین‌های ما رخشان و بُرا کرد  
تا در سینه‌ی آئینوشه فرود آوریم  
- آن دیو خشکسالی -  
تا بر سینه‌ی آژ فرود آوریم  
- آن دیو سیرئ‌ناپذیر -  
تا بر سینه‌ی انگره‌مینو فرود آوریم



- آن سرکرده‌ی پتیارگان -

<><><>

مر اورمزد را ستایش، فزون باد،  
و سپاس فزون‌تر باد!  
که آدمی را انگشتان داد  
تا چنگ بنوازد  
تا دل‌های سخت را نرم کند،  
که آدمی را دستان داد  
تا بکارد  
بدرود و بیافریند  
این پاها داد  
تا از تاریکی به روشنی رود  
این دیدگان داد  
تا تاریکی از روشنائی بازشناسند  
این خرد داد  
تا نیک از بد  
و نیک‌منش از بدکنش بازشناسد  
تا دد از دیو،  
و آن دو از آدمی‌زاد بازشناسد.

<><><>

چه زیباست این مزدا  
که زیبایی را آفرید.  
چه رخساست این مزدا

که روشنایی را آفرید.  
چه داناست این مزدا  
که دانایی را آفرید.  
چه تواناست این مزدا  
که توانایی را آفرید.  
پیراینده‌ی بذاندیشی و  
آراینده‌ی نیک‌خواهی‌ست.

<><><>

این مزدا که در گیهان می‌نگرد،  
از همامیزی دانه با خاک  
سرخوش می‌شود  
از فروشد چکه در دریا  
از جای‌گرفتن دریا در چکه  
از گرمای پرندگان بر جوجگان  
سرخوش می‌شود.



مُهر آناهیتا، موزه‌ی لوور، مجموعه‌ی کلرک

این مزدا

که گیهان را روشن و تاریک می‌کند،

گیسوی خیس زنان را

بر پیکر سِفْتَشْمان دوست می‌دارد

پیچه در بازوانِ نیرومندِ آهنگران را دوست می‌دارد.

این مزدا، به دیده می‌آید:

هرجا که خوشه‌ی انگوری در خُنکای چشمه

چشم‌براهِ باغبان است.

هرجا که زنی خوابگاه را تاریک می‌کند

تن‌براهِ شوی شیفته‌ی خویش.

هرجا که خروسی سربلند و بشکوه

زنان شیردوش را از فراز آمدنِ بامداد می‌آگاهاند.

هرجا که کودکی تندرست

در آغوش مادری خرسند خفته است.

این مزدا

که ابرها را

در پنجه‌ی آذرخش می‌گشاید و می‌بندد،

شادمانی دروگران را دوست می‌دارد

خَشِ خَشِ دانه‌های خوراکی را در خرمنگاه

پچ‌پچِ مهربازان در خوابگاه را دوست می‌دارد!

آواز رمه‌بانان را در سایه‌خوابِ نیمروزی

شکوه ارتشتاران را

برخزسنگ‌های پیروزی دوست می‌دارد.

این مزدا به دیده نمی‌آید:

آنجا که در بازوان دهگنان،  
زمین را شخم می‌زند  
آنجا که در دهان آوازخوانان  
چروک دل‌ها را می‌پالاید  
آنجا که در دهان پارسایان  
راستی و درستی را می‌پرورد  
آنجا که کودک را در زهدان مادر  
آرام و نرم، چون آهنگی می‌نوازد.

چه زیبا و چه مهرآفرین است این مزدا!  
که گیهان‌پرور است  
که دوردارنده‌ی ناپاکی و سرما  
- آتش را -

دوست می‌دارد  
آتشگاه‌های جاودان‌زی را دوست می‌دارد.

این مزدا ازیرا بشکوه است که:  
کُشتن بی‌گناهان را می‌نکوهد.  
کشتن اسیران در جنگ  
آلودن آب را و خاک را و هوا را می‌نکوهد.  
بیدادگران را بر جایگاه داوری،  
و تاریکی را بر تخت پادشاهی می‌نکوهد.

این مزدای در ما  
بیماری را  
اندوه را

و اشک را نمی‌خواهد  
آدمی را در دهان مرگ و  
در دهان ناداری نمی‌خواهد.  
ربودن رمه‌ها را بر نمی‌تابد  
سوزاندن خرمن‌ها را بر نمی‌تابد  
یورش تبارهای ویرانگر به ایرانزمین را  
بر نمی‌تابد  
ناراستی و دوروگ را می‌نکوهد  
بدسگالان را و جادوان را می‌نکوهد  
این مزدا ازیرا بشکوه است!  
ازیرا بشکوه است!  
ازیرا !

اهوره مزدا هماره در ما بزیید  
می‌زیید!  
تا این سرزمین ورجاوند را دوست بداریم  
می‌داریم!  
تا این زمین جاوید را  
- که مانند مادرم ماندانا بخشاینده است -  
ارج بگذاریم  
می‌گذاریم!  
تا پرهیزگاری، پارسایی، و آگاهی را  
یاری رسانیم  
می‌رسانیم!  
تا نرمای سپیده‌دم،  
گرمای گیاه نیمروزی،

و پلک فروهستنِ شامگاه را

دوست بداریم

دوست می‌داریم!

این مزدا از ما نرود

تا اهریمن بر ما نرود

در ما نرود!

<><><>

ای سپندارمینو!

مرا همچنان در سایه‌ی خوردات

- آن خُرداد-

آن آمشاسپندِ رسانی و تندرستی - نگاه‌دار

مرا از شتاب در کُنش‌ها و خواهش‌های خویش بازبدار

مرا از ناشکیبایی در آنچه انجام و فرجام می‌دهم بازبدار

مر از اندیشیدنِ نارس،

مرا از رسیدگی‌ی خشم‌بازدار!

<><><>

درکوه‌های آتروپاتن

که برف، تن‌پوش زمین بود

که سرما، دم و بازدم هوا بود،

با سپاه خود چنین گفتم:

این کوهستان‌ها،

این خارا سنگ‌ها و ستیغ‌ها

به نیروی خرد و بازو بشکافیم  
از این دره‌ها به نیروی شکیبایی بگذریم  
به رود هالیس برآییم  
آب‌های شیرین آن به کشتزارهای خود بازگردانیم.  
آنگاه  
کُنش کژ  
- که بردگی ست -  
فروکوبیم.

منش کژ  
- که دورویی ست -  
بسوزانیم.

روش کژ  
- که بندگی ست -  
فروپاشیم.

سرود سرد  
- که سوگواری ست -  
براندازیم.

خوان شادی و پهنه‌ی جشن فراگستریم  
ایزدان از گیهان به زمین فراخوانیم  
تاریک‌مردان و تاریک‌زنان  
را با منش نیک آشتی دهیم  
تا دل‌هاشان روشن و بیدار گردد.

آنگاه

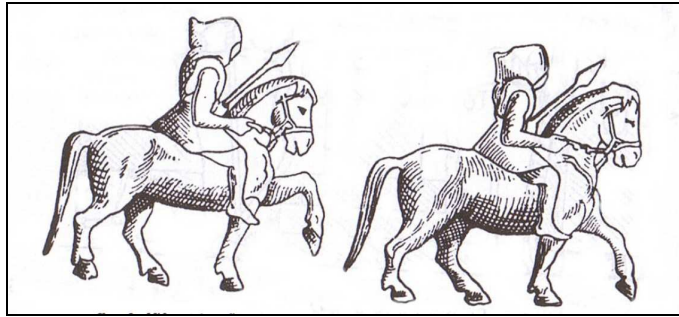
از بامگاه گیتی تا شامگاه گیهان  
آواز شادی نیوشیم  
آسایش آهوان ببینیم  
شادی گیاه بشنویم  
خنده‌ی میوه‌ها نیوشیم.  
این‌ها بگفتم و  
پیچاخم برفکوه‌ها را درنوردیدیم.

<><><>

بدان روز که چون مینو

از خاور به شهر سارد گام نهادیم  
دو گردونه‌ی آتش به‌چرخش بودند:  
خورشید در بامگاه آسمان،  
ایکاروس در شامگاه آسمان.  
بر دوسوی رود بزرگ هالیس فراز آمدیم.  
و شهر - سارد - را گرداگرد ببستیم  
چنان که کُستی و کمر بند،  
کمر پارسایان و میان یلان را می‌بندد!





سواران لیدی. از نقش برجسته‌ی «بین تپه» سده‌ی ششم پیش از میلاد

### آنگاه

روباروی مزدای خود چنین گفتیم:  
ای پروردگار خردآفرزا!  
که جایگاه در ما داری  
همچون روان در تن  
که جایگاه در تو داریم  
همچون دانه در خاک  
ای چرخاننده‌ی زمین  
نگهدارنده‌ی سپهر  
دوردارنده‌ی زبانه‌ی آتش و آذرخش  
از خرمن کشتگران  
ما را در پیروزی بر کِرزوس یاری ده!  
ایدون و اکنون  
نام ایرانیان را خُجسته و مانا کن.  
ایرانیان،  
فرزندانِ مامِ همگان:  
زمین،

ستایندهگان مزدا  
که به سپیدی برف‌های الوندکوه است،  
ستایندهگان آدمی،  
که پادشاه گیتی است،  
ستایندهگان خرد،  
که پیوندگاه آدمی و آفریدگار است،  
که نمایه‌ی آدمی آفریدگار است.

<><><>

آنگاه در برابر دژ کِزوس  
با پهلوانان خود چنین گفتم:  
این باروها  
چون سنگپاره‌ای از گذرگاه برداریم  
این برج‌ها  
چون درختی بُن‌بریده بر خاک بخوابانیم  
این دژ  
به نیروی تهمت‌ان بگشاییم  
دیوها  
از این شهر برانیم  
چون دود از فراز آتش.  
تاریکی  
از دل‌های مردم سارد بشوئیم.  
نابخردانی را که برآنان ناروا می‌روانند  
از توانمندی تهی کنیم.  
آزادمنشی را خدای تاریک‌زادان کنیم  
مینو بر چهره‌ی کودکان و زنان بگسترانیم

تا اورمزد را خوشنود گردانیم.

این‌ها همه بگفتم و  
آنگاه این‌ها همه سرانجام دادم.



در پیروزی بختی ایرانیان

آناکرون

- آن سُراینده، آن رامشگر بزرگِ تنوس -  
آهنگِ پایکوبی و دست‌افشانی خدایان را آفرید.

<><><>

منم کوروش:

گذرنده از کوهستان‌های گذرناپذیر

گشاینده‌ی دژهای ناگشودنی

گشاینده‌ی شهر سارد

گشاینده‌ی کشور لیدی

چیره شده بر کِرزوس

گشاینده‌ی دروازه‌های بابل

گشاینده‌ی کمر بند نبونید،

- آن رُباينده‌ی خدایان -

کوروش ام،  
- شاهین بلندپروازِ آسیا! -

<><><>

در بابل  
به خواسته‌ی مردوک  
- آن خدای خدایان -  
خدایان سرگردان سومر و آکد را  
به نیایشکده‌های خویش بازگرداندم  
تا در میان پرستندگان خود، بشکفند  
مردمشان را که سرگردان بودند  
به میهنشان بازگرداندم  
تا در زادگاه خود خرسند باشند.

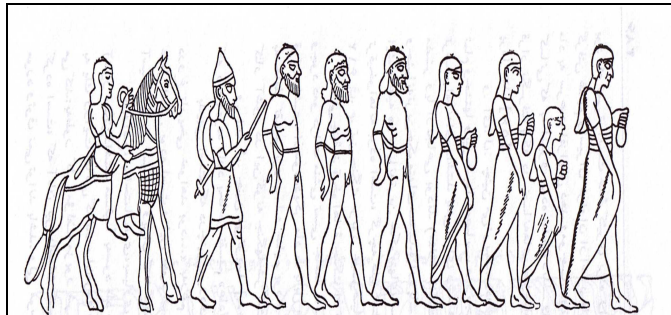


بردن اسیران تحت الحفظ. از نقش برجسته‌ی «دروازه‌ی بالوات»  
سلمانسر سوم. سده‌ی نهم پیش از میلاد

آنگاه خواستم  
چیناچروک بردگی از پیراهن زنان برخیزد،  
چرکابه‌ی بندگی از پیکر مردان برخیزد،  
بازار خمیده‌ی بردگان، درهم شکند  
چون سفالی فروکوفته بر خاراسنگ.

خواستم نیایشگاه ایشتار  
پیکر بگشاید در سرزمین بابل  
همچون کاخی از روشنایی فشرده!  
مردمان نیایشگاه مردوک را پاس بدارند  
آسان که کودکی، مام خویش را.

یهودیان،  
که خوشه‌های خمیده‌ی گندم بودند،  
سر، افزاند آزاد باشند.



کشتار مغلوبان به دست آشوریان. از روی تصویر برجسته‌ی «دروازه‌ی بالوات» سماترسوم. سده‌ی نهم پیش از میلاد.

این مردمان درستکار به سرزمین خود بازگردند  
به اورشلیم  
که بوی نارنگ و رنگ زیتون دارد،  
بر خاک خوشبوی خود گام نهند  
چون آفریدگاری بر فرمانرو خود.  
زیر آسمان اورشلیم،  
در نیایشگاه خود بگنوند



هریک پادشاه خود باشد  
آوای منشی خویش در سر داشته باشد  
رنگ کیش خویش بر دل داشته باشد.  
من این تبار، از بند بابل رهاندم  
تا در سرزمین نیاکانی خود، درخشان زید.

چنین بود  
که آفریننده‌ی گیهان  
کشورهای زمین را به پیشبازم گشود.  
و من  
آنسان که لکنک‌ها  
آشیان تازه‌ای بر آشیان پیشین خود می‌بافند،  
شهری برای یهودیان  
بر اورشلیم ویران برآوردم.

ای مزدا!  
که مرا در انجام این خواسته‌ها پشتیبان بودی  
مرا در راه سرافرازی همه‌ی آدمیان یاری رسان  
مرا در زدودن تاریکی تنها نگذار!

<><><>

در نیایشگاه مردوک  
تاج پادشاهی بر سر نهادم  
در آن روز که نوروز خوانده شد.

آن تاج با یاری مزدا یافتم  
مزدا مرا پادشاه ایران کرد  
شهریار بابل  
شاه شاهان چهارسوی این گیتی که می‌شناسید.

تا بدان‌هنگام

که این تاج بر سر  
و این جان در پیکر دارم،  
دینِ مردمانِ دیگر  
از کشورهای دیگر را  
پاس خواهم داشت

آیینِ مردمانِ دیگر  
از کشورهای دیگر  
خدایانِ مردمانِ دیگر  
از کشورهای دیگر را  
پاس خواهم داشت  
هرگزا به نیروی تازیانه بر مردمان فرمان نرانم.  
هرگزا با چرخاندن شمشیر،  
و افگندن زوبین  
بر مردمانی که مرا پادشاه خود نخواهند فرمان نرانم  
گنجشک‌های زمستانی را  
در دستان گرم خویش دانه دهم  
ناتوانان را  
در پادشاهی خویش توانمند کنم.  
بدسگالان و دیوان

از ایرانشهر بتارانم

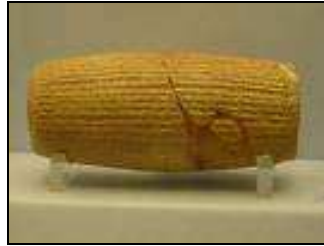
- همانان که روشناییِ سرای خویش  
از تاریک‌اندنِ سرای دیگران دارند -.
- دست زورگویان فروبندم
- همانان که نانِ خورشِ خویش  
از داشته‌ی تُنک‌مایگان برمی‌گیرند -.
- دادِ ستم‌دیدگان از ستم‌گران بازستانم
- همانان که ناخواستہ، باربرِ فُربهان شده‌اند -.



خانمان مردمان  
از گزند نامردمان و یورشگران بیابانی دوربدارم  
سنگاسیاب بیگاری را از گردهی زمین بردارم.  
ای مزدا  
مرا درانجام آنچه شایای شهریاری دادگراست یاری ده!

<><><>

من، که کوروش ایرانی،  
خدمتگارِ دادگری  
فرزند منشِ نیکو  
و ستایندهی همزیستی و مهرورزی‌ام  
چنین می‌خواهم:  
هر آدمی می‌شاید  
در گزینشِ کیشِ خویش آزاد باشد  
هر آدمی می‌باید  
در گزینشِ زیستگاه خود،  
در گزینشِ پیشه‌ی خویش  
آزاد باشد.  
هر آدمی می‌شاید  
با داشته‌ی خود چنان کند که می‌پسندد،  
پاسخ‌گوی کردار خویش باشد و  
رفتار خویش.

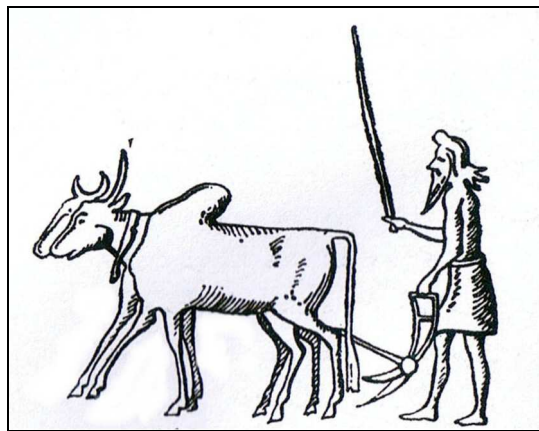


استوانه‌ای که فرمان‌های کوروش در باره‌ی حقوق بشر در ۴۵ سطر بر آن حک شده است

<><><>

ای مزدا!  
تا آدمی، سزاوار و فرمند براین خاک بزیّد،  
نیروی بازوان خود را  
در بازوان ارتشتاران ایرانزمین روان کن  
نیگ‌اندیشی خود را  
در اندیشه‌ی دادرسان و دژبانان ما،  
زیبایی خویش را  
در چهره‌ی رَوندگان بر این زمین روان کن.  
خورشیدهای آن آسمان را  
در دل‌های پیران بُرنااندیش این زمین فروخته بدار.  
مهر میهنی را  
در دل شهربانانِ ایرانشهرْ فروخته بدار  
فروزانه‌ی مردم‌دوستی را  
در دل شهرداران من پایدار بدار.

ای مزدا  
که درخت بسنْ تُخْمَک،  
- درخت بهبودی بخش را-  
پُرشاخ و برگ می‌کنی  
که باران‌های اردیبهشتی را برمی‌افشانی  
تا کشت‌ورزان را خوشنود کنی،  
که این خورشید امردادی را در آسمان می‌چرخانی  
تا میوه‌ها و باغستان‌ها رسانا شوند،



کشاورز ایرانی. تصویر از شهری استوانه‌ای قرن پنجم. (۲). قبل از میلاد

که واته،  
-ایزد باد-  
را برمی‌انگیزی  
بادهای نیمروزی را بجنابند  
تا گندم از گاه جدا کنیم،

که این پوشه‌ی برف بهمنگاهی برکشور ما می‌کشی  
تا آب در زمین‌های ایرانزمین انبار گردد،  
که این آتروپانان را  
بر آتش می‌گماری تا تاریکی برود  
سرما برود  
نومیدی برود  
انگره‌مینو برود

که هوم را شادی‌بخش  
و بَرَسَم را خوشبو می‌کنی  
تا اندوه ما ببرند.

ترا ستایش می‌کنم  
من که کوروش آریایی‌ام.

<><><>

ای مزدا!  
ای سَرور دانایی،  
ای آفریدگار این همه رامش و آرامش  
در یک لبخند  
ای آفریننده‌ی این همه شکوه  
در یک برگ  
ای نهاننده‌ی این همه نیرو  
در بادهای تیزرو  
ای رواننده‌ی این همه روشناب  
در یک چشمه  
ای فروزاننده‌ی این همه رُبایش و خوشی  
در تن‌آمیزی

ای نهانده‌ی این همه نگاره و رنگ  
در پیکر مارهای بیابانی  
ای فزاینده‌ی این همه روشنایی و گرما  
در این خورشید  
که از سپر رزم‌آوان من هم کوچکتر می‌نماید!  
سرزمین ما را از گزند پیروان دروغ،  
از بی‌داد بدور مدار  
سرزمین ما را از کژی و ناراستی بشوی!  
سرزمین ما را  
از دین‌فروشان و کیش‌پیشه‌گان بدگنش تهی کن  
سرزمین ما را از مزدافروشان بدسیرشت تهی کن  
سرزمین ما را از میهن‌فروشان بدسرنوشت تهی کن  
نان‌خورش ما را، هم به دست ما برآور  
به نیروی ما  
به دانش  
با توانش ما.



نقش رستم

ای سپندارِ مینو  
بشود که با روای این همه،  
ما را خوشنودتر گردانی.  
بادا که ما را پیروزتر گردانی  
بر تاریکی  
و بر بی‌داد  
بر ناروا  
و بر نادانی  
بر انیرانی که با چهره‌پوشِ ایرانی  
بر این میهن چیره می‌خواهند شد.

<><><>

ای مزدا  
به من بیاموز راه نیک‌بختی مردم کشورم را  
افزون‌تر ببیمایم.  
به من بیاموز آب‌های نهفته در زمین را  
تا فرازترین میوه‌ی درختان بالا بَرَم.

ای مزدا  
ایران‌شهر را  
از گزندِ فرمانروایان آدمی‌خوار بدور دار.  
من این شهر پاسارگاد چنان آفریدم  
که تو مَشی و مَشیانه را آفریدی  
- آمیزه‌ای از خاک، آب، دانش و مهر-  
تو این پاسارگاد از گزند نابخردان بدوردار!  
دل‌های آریانیان را

از گزند پندارهای پریشان،  
و از نادانی بدور دار.  
روان ما را از دسترس انگره‌مینو بدور دار  
آوازهای ما را از گزند خموشی بدور دار  
کرانه‌های ایرانزمین را از یورش دیوان بدور دار.

ای مزدا  
به داشتن این همه خرسندم کن  
به بخشایش این همه خشنودم کن  
باشد که این سرزمین پهناور را  
هماره شهریارانی بخرد و دادگر بدست گیرند.

ای مزدا  
هرگاه از مردمان من کسی یا کسانی  
از ناروای من  
از سرای و سرزمین خود بگریزد  
مرا از مینو بی‌بهره کن  
هرگاه از مردمان من کسی یا کسانی  
برده شوند یا برده گیرند  
مرا خورش اژدهای دوزخ کن  
هرگاه از مردمان من کسی یا کسانی  
از بیداد، تباه گردد  
مرا تباه کن  
سیاه کن.  
هرگاه از مردمان من کسی یا کسانی  
در بند ناروا و ناروایان فروشود  
بندهای مرگ را بر دستان من بیچ

هرگاه در فرمانرو من کسی یا کسانی  
خورشِ خویش  
از خورشِ چین مردمان رُباید  
روان از من پُرْبا !

ای مزدا  
ما را با افزایش منش نیکو خوشنودتر کن!



<><><>

مزدا، مردم من را چون خورشیدی زندگی‌آرا  
از خاور برآورد  
و تا پایانه‌ی باختر را  
روشنایی بخشید.  
مزدای من خرد من بود  
مزدای من میهن من بود



مردمان میهن من،  
مزدای من بودند  
وهستند!



<><><>

چون ستارگان تابان  
به سرزمین مزداستایان  
به ایرانزمین بازگشتیم.  
آنگاه  
سنگ‌ها را تراش و سایش دادیم  
و ستون‌های بلند برآوردیم  
خاک و آب و آتش به هم آمیختیم  
و خشت‌های استوار برآوریم

چوب و روغن و رنگ به هم آمیختیم  
و سرپوش‌های بارانگیر برآوریم  
آهن را آب کردیم  
و دروازه‌های بزرگ برآوریم  
در چهارسوی این زمین - این سرزمین -  
شهرهای پهناور برآوریم.  
آنگاه انبارهای بزرگ گندم برپای داشتیم  
برای سال‌های نازا  
آب‌ها از دل سنگ‌ها برآوردیم  
برای تابستان‌های تابستان کویری  
آهن‌ها را نرم کردیم، خاک‌ها را سفت کردیم  
پیمان‌ها نبشتیم برای سامان‌زیستی مردمان  
فرزانگان برکشیدیم به جایگاه بلند کشور ایران  
سرگذشت‌ها نبشتیم  
بر کوهسنگ‌ها، و بر سنگ‌های آبگینه‌آسا.

<><><>

اکنون ستایش می‌بریم  
پادشاهی بزریگران را بر گیتی پهناور  
امرودهای خوشگوار را بر شاخه‌های امرداد،  
میوه‌هایی را که شمار در شمار  
دانه‌های آبدار و آتشین دارند  
میوه‌هایی را که از پستان زنان فریه‌تر  
و از لب‌های آنان آبدارترند  
خوشه‌های گندم را که از ستارگان، هوشرباترند.

<><><>

ای مزدا  
من دختران و پسران تو را  
در سرزمین‌ها به نیکی نواختم  
من نوادگان اسحاق را  
به سرزمین نیاکانی‌شان بازگرداندم  
من تبارهای یورشگر را  
از کاسپین تاراندم  
من انبارهای آب و گندم  
در هند برپای داشتم  
تو نیز، فرزندان مرا  
از بدکیشی و بدگنشی دور بدار.  
تو نیز دختران و پسران ایرانزمین را  
از فروافتادن زیر پای اسپ‌های بیگانگان دور بدار  
تو نیز، دل مردمان این سرزمین را  
از خرافه و بی‌خردی دور بدار  
و این‌ها همه خواسته‌ی من است:

کوروش  
پادشاه پارسی  
ستاینده‌ی روشنایی  
پرورنده‌ی داد  
دارنده‌ی کرانه‌های زمین  
پیکری برای غنودن تو که روان آستی!

<><><>

باشد که اهورامزدا  
جایگاه خود در ایرانزمین را  
به انگره‌مینو نسپارد!  
باشد که دشمنان این سرزمین  
بر مردمان ما چیره نگردند  
باشد که ددمنشی  
کشور من را شنزار نکند.  
باشد که ددان  
نان‌خورش مزداستایان را  
به ترفند یا با زوبین نربایند  
بادا که سروش ایزدی  
چون آبشاری فروریزنده باشد  
بر پیکر این سرزمین.  
بادا که پیران،  
برنایان را به خاک نسپارند  
بادا که تیشتریه  
- ایزدبانوی باران -  
دشت‌ها و کوهستان‌های ما را  
با مهر خود بنوازد.  
بادا که خوش‌زبان‌ی خورشید  
میوه‌ها را  
از نهانگاه درختان برون بتابد  
آن گونه که تو ستاره‌ها را در سپهر برآوردی.  
بادا که نرینه‌ها و مادینه‌های ایرانشهر  
همواره مهر بورزند،  
نگاهبان مهر باشند.

<><><>

ای باشندگان براین گیتی بی‌کرانه!

این خواسته‌های من است. من:

کوروش

یکی از شما

یکی در میان شما

یکی چون شما

شهریار ایران

پادشاه بابل

شهریار چهارسوی این گیتی

فرمانده زمین

آدمی!

## پانویس ها:

آبدان = کوزه یا ظرف برای آب آشامیدنی

آتراداد = کسی که کوروش را در کودکی و نوجوانی پرورش و آموزش داد.

آتروپانان = نگهبانان آتش در آتشکده‌های زرتشتیان.

آز = دیو آز و افزون‌خواهی است

آستیگ = آستیاز = ایشتویگو = ایختویگو. پادشاه مقتدر ماد، پدر ماندانا بود. کوروش از ماندانا زاده شد.

آنکرنون = شاعر لیدیائی از شهر تئوس که به هنگام ورود کوروش به شهر سارد، آهنگی ساخت شکوهمند و برای کوروش و لشکریانش اجرا کرد. کوروش آن آهنگ را بسیار پسندید و دستور داد آن را تبدیل به سرود ارتش ایران کنند. گفته می‌شود یوزف هایدن آهنگساز بزرگ آلمانی سینفونی «رقص خدایان» را با بهره‌گیری از این آهنگ ساخته است.

انیران = نایرانی. بیگانه.

اشاوهِیشت = اردیبهشت = بهترین اِشه. یکی از هفت امشاسپند

اسحاق = نیای یهودیان

اِشه = اِشا = به معنی «راستی»، حق، حقیقت، دادگری، سامان آفاق، قانون ابدی آفرینش، نظم و ترتیب کامل، سامان مقرر مزدایی... و جزء اصلی نام امشاسپند «اردیبهشت»... (اوستا. گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه. جلد دوم. انتشارات مروارید. تهران)

اپنوشه = دیو خشکسالی و از دستیاران اهریمن.

الوندکوه = کوهی بلند که همدان در دامنه‌ی آن بنا شده

امرتات = امرداد = مرداد = جاودانگی. یکی از هفت امشاسپند

**آناهیتا** = آردویسوآناهیتا = نام ایزدبانوی آب‌هاست که «آبان یشت» یکی از بلندترین یشت‌های اوستا در ستایش و نیایش اوست... در پهلوی آناهید و در ارمنی آناهیت و در فارسی ناهید شده و نام ستاره‌ی زهره نیز هست... (اوستا. گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه. جلد دوم. انتشارات مروارید. تهران)

**آنشان** = ناحیه‌ای برابر با استان‌های کهگیلویه و بویراحمدی، شرق خوزستان و غرب استان فارس، به مرکزیت «تل‌ملیان» امروزی که در حدود ۷۰ کیلومتری مرودشت قرار دارد = مرودشت کنونی. یکی از شهرهای بزرگ ایران کهن

**ارابه‌ی خورشید** = ارابه‌ی پادشاهی هخامنشیان که با چهار اسپ کشیده می‌شد. بر این ارابه کسی سوار نمی‌شد. نمادی از توانمندی و شکوه امپراتوری هخامنشی بود و مقدس به شمار می‌رفت. این ارابه در جنگ‌ها، پیشاپیش سپاه ایران حرکت می‌کرد.

**ایزدان** = عنوان کلی همه‌ی مینویان دستیار و کارگزار آفریدگار در آفرینش اهورایی و نیز عنوانی برای آشونان و پارسایان بزرگ و ستودنی در جهان استومندند... اهوره مزدا سرور ایزدان مینوی و زرتشت سالار ایزدان جهانی است... (اوستا. گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه. جلد دوم. انتشارات مروارید. تهران)

**امشاسپندان** = عنوان مهین ایزدان یا گروه مینویان در دین مزداییستی است که بهمن، اردیبهشت، شهریور، سپندارمذ، خرداد و امرداد را شامل می‌شود و نزدیکترین مینویان به آفریدگارند... و نمایش جنبه‌های گوناگون منش اهوره مزدا بر عهده‌ی آن‌هاست... (اوستا. گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه. جلد دوم. انتشارات مروارید. تهران)

**انگرمینو** = (اهریمن. به معنی «مینوی ستهنده و دشمن) همیستار اصلی سپندمینوست و داستان نبرد دیرپای این دومینو و دستیاران و کارگزارانشان مضمون سرتاسر آفرینش است. در گاهان از دومینوی آغازین - سینت مینو و انگرمینو - سخن به میان می‌آید و سپند مینو به همیستار خود می‌گوید که سرشت و منش ما از آغاز در همه چیز با یکدیگر ناسازگار بوده است. (اوستا. گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه. جلد دوم. انتشارات مروارید. تهران)

اوریباس = نایب پادشاهی آستیاگ پادشاه ماد

اورمزد = اهورامزدا = نام آفریدگار جهان آشه و نیکی

ایکاروس = کره‌ی کوچکی است به قطر ۱۶۰۰ متر که هر ۱۳ ماه یک بار به دور خورشید می‌چرخد. این کره هر ۱۹ سال یکبار با سرعت هفتاد هزار کیلومتر در ساعت به کره‌ی زمین نزدیک، و همچون ماه درخشانی دیده می‌شود. این ستاره به هنگام لشکرکشی کوروش به شهر سارد به مدار زمین نزدیک شد.

بابل = بزرگترین شهر خاور در میاندورود، (بین دجله و فرات) برپاشده بود. و پایتخت آشوریان، کاسیان و بابلیان یا اکدیان بود. این شهر را که مستحکم‌ترین قلعه‌ی جهانش می‌دانستند به دست کوروش فتح شد. کوروش یهودیانی را که قرن‌ها در کشور بابل در اسارت و بردگی می‌زیستند آزاد کرد و با سرمایه‌ی خود و با پشتیبانی بخشی از سپاهیان خود به اورشلیم فرستاد تا در سرزمین نیاکانی‌شان زندگی کنند. در اورشلیم هم با خرج دولت ایران برای آنان معابد و خانه‌ها و بازارها بنا کرد. بازتاب این کار کوروش در تورات هم آمده است:

\* «خداوند روح کوروش، پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آن را نیز مرقوم داشت و گفت: کوروش پادشاه فارس چنین فرماید: خداوند خالق آسمان‌ها تمامی ممالک زمین را به من داده و او مرا امر فرموده که خان‌های برای وی در اورشلیم که در یهودا است بنا نمایم» (تورات - کتاب دوم تواریخ ایام ۲۲-۱۱)

«خداوند دست راست او را گرفت تا بحضور وی امت‌ها را مغلوب سازد و کمرهای پادشاهان را بگشاید و اسیران یهود را از بند بردگی ننگین بابلی‌ها آزاد سازد و با مهری پدرا نه به سرزمین خود برگرداند و با پول ملت ایران خانه‌های افتاده‌شان را بنا سازد و آنان را در پایگاه والایی که سزوارش بودند بنشانند» (اشعای نبی باب چهل و پنجم)

پرسَم = نام شاخه‌های تازه بریده‌ی درخت است که هنگام ستایش و نیایش بر دست می‌گرفته‌اند... (اوستا. گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه. جلد دوم. انتشارات مروارید. تهران)

بهلم = (از مصدر هِشْتَن). گذاشتن. بگذارم



**بهمن = منش نیک**

**پاسارگاد =** یکی از دودمان‌های بزرگ و کهن ایرانی در فارس بودند و کوروش از این دودمان بود. و نیز، نام شهری بزرگ در ۵۰ کیلومتری تخت جمشید که به فرمان کوروش ساخته شد.

**تَبَس =** شهر طَبس در استان خراسان.

**تئوس =** شهر زادگاه آناکروئون شاعر و آهنگساز

**تیشتر =** تیشتر = نام ایزد. ستاره‌ای است که او را با «شعرای یمانی» یکی شمرده‌اند... به نوشته‌ی تیشتر، تیشتر ستاره‌ای سپید و درخشان و از دور نمایان است که سرشت آب دارد و تواناست و نژادش از «اپام نیات» است. او رد همه‌ی ستارگان و در شایستگی ستایش و برازندگی نیایش، همتراز اهوره مزدا است... (اوستا. گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه. جلد دوم. انتشارات مروارید. تهران)

**تیشتر =** ستاره‌ی رایومند فرهمند و نبردکننده با پریان. نام امروزی آن شباهنگ است.

**سارد =** پایتخت کشور لیدی بود با دژها و باروهای بلند. سارد را تسخیرناپذیر می‌دانستند. اما کوروش این شهر را گشود. مردمان و جنگاوران آن را بخشود. و پادشاه لیدی را با اموال و زنان فراوان و بستگانش به احترام به اکباتان (همدان امروزی) فرستاد. به او بخش بزرگی از شهر را داد که سرافرازنه زنگی کند.

**سپندارمت =** اسفند = خردکامل. (ایزدبانوی زمین) یکی از هفت امشاسپند

**سپندارمینو =** سپند مینو = برگردان «شپنیشست مینو» مینوی ورجاوند. در گاهان، مینوی مزدا اهوره آفریدگار جهان نیکی و برترین فروزه‌ی اوست. اما در اوستای نو تجسم شخصی بافته و مترادف با نام اهوره مزدا شده است و گاه به جای آن می‌آید. (اوستا. گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه. جلد دوم. انتشارات مروارید. تهران)

**سپندمینو =** آفریننده.

**سُروش ایزدی** = نام یکی از بزرگترین ایزدان و مینویان در دین مزداپرستی و نماد شنوایی و فرمانبرداری و تجسم پرهیزگاری و درستکاری است... (اوستا. گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه. جلد دوم. انتشارات مروارید. تهران)

**شهریور** = نام یکی از امشاسپندان و پیروزی شهریاران دادگر و یاور بینوایان و دستگیر مستمندان است و او را مینوی مهربانی و جوانمردی خوانده اند... (اوستا. گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه. جلد دوم. انتشارات مروارید. تهران).

**درخت بس تخمک** = درخت شفابخش.

**زاگروس** = سلسله جبال زاگروس در مرکز و جنوب غربی ایران

**فرارود** = آسیای میانه‌ی امروزی

**فراخکرت** = دریای فراخکرد = دریایی در اساطیر ایرانی = اقیانوس هند. (ممکن است که دریای کاسپین یا همان دریای خزر در مازندران باشد)

**خشترو ویریه** = شهریور = شهر یاری آرمانی. یکی از هفت امشاسپند  
**خفتو** = کابوس.

**خوابدید** = رؤیا

**خوروات** = خرداد = رسایی. کمال. تندرستی. یکی از هفت امشاسپند

**کاساندانه** = کاساندان = تنها همسر کوروش

**کمبوجیه** = کمبوجیه = از خاندان پاسارگاد. پدر کوش بزرگ

**کُستی** = کمربندی که زرتشتیان بر کمر می‌بستند. واژه‌ی کُستی از واژه‌ی کُستی گرفته شده و به معنای دست به میان، و به کمر همیستار و هم‌نبرد بُردن، و زور آزمایی است.

**کیداریس** = نشانه و تاج پادشاهی آستیاگ که مخروطی‌شکل بود

**ماداکتو** = شهری مشرف بر رودخانه‌ی کرخه

**میتراداد** یکی از شبانان پادشاه ماد بود. کوروش را بدو سپردند که در صحرا طعمه‌ی جانوران وحشی کند. زن او در همان‌گام کودک مرده‌ای بدنیا آورد. میتردتس جای دو بچه را عوض کرد و بدینسان کوروش از مرگ رهایی یافت. ارتامیرس پدرخوانده‌ی کوروش در دربار آستیاگ سمت ساقی‌گری

داشت. او کوروش را از مرگی که آستیگ برای وی تهیه دیده بود رها نمود. وی مردی خردمند بود که کوروش را پنهانی به شهر تبس فرستاد و در آنجا به او دانش و پهلوانی آموخت.

**هارپاگوس** = هارپاگ سردار پادشاه ماد مأمور قتل کوروش شد. اما او کوروش نوزاده را به میتردتس سپرد. هارپاگ سردار آستیگ پادشاه ماد بود که از سوی شاه دستور یافت کوروش را که نوزادی بیش نبود بکشد. اما وی کوروش را دزدکی به میتردتس سپرد. آستیگ پس از آن که از اقدام هارپاگ آگاه شد فرزند او را سربرید و با گوشت تن او غذا پخت و در برابر هارپاگ گذاشت. هارپاگ که از این موضوع ناآگاه بود آن غذا را بخورد. آنگاه آستیگ به او گفت که گوشت فرزند خود را خورده است!

**ماندانا** = ماندان = دختر آستیگ پادشاه ماد و مادر کوروش بزرگ  
**مردوک** = خدای بزرگ بابلیان.

**مزدا** = اهوره مزدا. آفریدگار جهان

**فَرَوَهَر** = فَرَوَشی = نام پنجمین نیروی مینوی آفریدگان است که پیش از آفرینش گیتیانه وهستی تن، وجود دارد و پس از مرگ نیز پایدار می ماند... (اوستا. گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه. جلد دوم. انتشارات مروارید. تهران)

**مشی و مشیانه** = (مَهلی و مَهلیانه) نام نخستین مرد و زن در اساطیر ایران است که از تخمهی بازماندهی گیومرث در زمین، به گونهی دو شاخهی ریواس (ریواس) می رویند و سپس به پیکر آدمی درمی آیند و همهی آدمیان در جهان، از تبار ایشانند. (اوستا. گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه. جلد دوم. انتشارات مروارید. تهران)

**هالیس** = رودی است در غرب ترکیه‌ی امروزی که اکنون قزل آیرماق نامیده می شود. این رود در درون امپراطوری هخامنشی قرار داشت اما کِزروس پادشاه کشور لیدی (بخشی از یونان و غرب ترکیه‌ی امروزی) آب این رودخانه را به مزارع خود برد و خواسته‌ی کوروش را مبنی بر این که بدون جنگ این رودخانه را به ایران بازپس دهد، نپذیرفت. کوروش به او اعلام جنگ داد و او را شکست.

**هگمتانه** = اکباتان = همدان امروزی = پایتخت مادها

**هخامنش** = قوم هخامنش.

**هیدالکو = نخستین دامنه‌ی زاگروس**

**هوم** = نام گیاه مقدسی است که افشردی آن گونه‌ای آشامیدنی آیینی به شمار می‌آید... از نوشابه‌ی هوم با صفت «دوردانده‌ی مرگ» یاد می‌شود و شهریار گیاهان است... (و نیز)، نام ایزدی است که نماد و نگاهبان گیاه مقدس و آیینی «هوم» به شمار می‌آید. (اوستا. گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه. جلد دوم. انتشارات مروارید. تهران)

**وای** = نام ایزد هوا

**ورزا** = گاو

**وهومنه** = بهمن = منش نیک. یکی از هفت امشاسپند

**جادو** = یاتو. نام همه‌ی پتیارگان و دیوها و ساحران و ترفندبازان

**نبونید** = بخت النصر... خداوند روح کوروش پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آنرا نیز مرقوم داشت و گفت\* کوروش پادشاه فارس چنین می‌فرماید: بیهوه خدای آسمان‌ها جمیع ممالک زمین را بمن داده و مرا امر فرموده است که خانه‌ای برای وی در اورشلیم که در یهودا است بنا نمایم. پس کیست از شما از تمامی قوم او که خدایش با وی باشد تا باورشلیم که در یهودا است برود و خانه‌ی بیهوه را که خدای اسرائیل و خدای حقیقی است در اسرائیل بنا نماید و هر که باقی مانده باشد در هر مکانی از مکان‌هایی که در آن‌ها غریب می‌باشد اهل آن مکان او را به‌نقره و طلا و اموال و چهارپایان علاوه بر هدایای تبرعی بجهت خانه‌ی خدا که در اورشلیم است اعانت نمایند... و کوروش پادشاه ظروف خانه‌ی خداوند را که نبوکد نصر (پادشاه بابل) آنها را از اورشلیم آورده و در خانه خدایان خود گذاشته بود بیرون آورد و کوروش پادشاه فارس آنها را از دست متردات (مهرداد) خزانهدار خود بیرون آورده به شیشبصر رییس یهودیان سپرد، و عدد آنها این است: سی طاس طلا و هزار طاس نقره و بیست و نه کارد و سی جام طلا و چهارصد و ده جام نقره از قسم دوم و هزار ظرف دیگر تمام ظروف طلا و نقره پنج‌هزار و چهارصد بود و شیشبصر رییس یهودیان همه‌ی آن‌ها را با اسیرانی که از بابل باورشلیم می‌رفتند برد...» باب یکم کتاب عزرا در تورات

«در سال سوم سلطنت یهوایقیم پادشاه یهودا نوکدنصر پادشاه بابل به اورشلیم آمده آن را محاصره نمود و خداوند یهوایقیم پادشاه یهودا را با بعضی از ظروف خانه‌ی خدا بدست او تسلیم نمود و او آن‌ها را به زمین شنعار ( میانرودان یا عراق کنونی ) بخانه‌ی خدای خود آورد و ظروف را بیت‌المال خدای خویش گذاشت. دانیال نبی درباب یکم کتاب خود در تورات.

«خداوند می‌گوید : اینک من فرستاده‌ی تمامی قبایل شمال را با بنده‌ی خود نیوکد نصر پادشاه بابل گرفته، ایشان را بر این زمین و بر ساکنانش و بر همه‌ی امت‌هایی که به اطراف آن می‌باشند خواهم آورد و آن‌ها را بالکل هلاک کرده دهشت و مسخره و خرابی ابدی خواهم ساخت و از میان ایشان آواز شادمانی و خوشی، و صدای داماد و صدای عروس، و صدای آسیاب، و روشنایی چراغ را نابود خواهم گردانید و تمامی این زمین (اسرائیل) خراب و ویران خواهد شد و قوم یهود هفتاد سال پادشاه بابل را بندگی خواهند نمود...» ارمیای نبی در باب بیست و پنج کتاب خود.

## آشنایی بیشتر با کوروش هخامنشی

برای آشنایی با تاریخ هخامنشیان و اندیشه‌ها و کارهای کوروش بزرگ، از جمله می‌توانید به کتاب دوجلدی: «تاریخ امپراطوری هخامنشیان» نوشته‌ی پروفیسور پی‌یربریان. ترجمه‌ی دکتر مهدی سمسار نگاه کنید. در زیر فشرده‌ای از سرگذشت کوروش بزرگ را می‌آورم تا خواننده با نام‌ها و برخی اشارات آمده در شعر بالا آشناتر گردد. این نوشته‌ها را از اینترنت برگرفته‌ام و شوربختانه نام یا نام کامل نویسندگان را نیافتم. اما آنچه ذکر شده با تحقیق تاریخشناسان همخوانی دارد و درواقع این نویسندگان نوشته‌های خود را از کتاب‌های تاریخی برگرفته و بزبان ساده نشر داده‌اند.

\*\*\*

### از ویکی‌پدیا، دانشنامه‌ی آزاد.

کوروش دوم، معروف به کوروش بزرگ یا کوروش کبیر (-۵۷۶ ۵۲۹ پیش از میلاد) شاه پارسی، به‌خاطر بخشندگی، بنیان گذاشتن حقوق بشر، پایه‌گذاری نخستین امپراتوری چند ملیتی و بزرگ جهان، آزاد کردن برده‌ها و بندیان، احترام به دین‌ها و کیش‌های گوناگون، گسترش تمدن و غیره شناخته شده است. کوروش نخستین شاه ایران و بنیان‌گذار دوره‌ی شاهنشاهی ایرانیان می‌باشد.

واژه کوروش یعنی "خورشیدوار". کور یعنی "خورشید" و وش یعنی "مانند".

ایرانیان کوروش را پدر، و یونانیان، که وی ممالک ایشان را تسخیر کرده بود، او را سرور و قانونگذار می‌نامیدند. یهودیان این پادشاه را به منزله مسح شده توسط پروردگار بشمار می‌آوردند، ضمن آن‌که بابلیان او را مورد تأیید مردوک می‌دانستند. درباره‌ی شخصیت ذوالقرنین که در کتاب‌های آسمانی یهودیان، مسیحیان و مسلمانان از آن سخن به میان آمده، چندگانگی وجود دارد و این که به واقع ذوالقرنین چه کسی است به طور قطعی مشخص نشده. کوروش سردودمان هخامنشی است. با توجه به اسناد و مدارک تاریخی و تطبیق آن با آیات قرآن، تورات، و انجیل تنها کوروش بزرگ است که موجه‌ترین دلایل را برای احراز این لقب دارا می‌باشد.

توضیح: روز جهانی بزرگداشت کوروش بزرگ ۲۹ اکتبر است.

تبار کوروش از جانب پدرش به پارس‌ها می‌رسد که برای چند نسل بر انشان (شمال خوزستان کنونی)، در جنوب غربی ایران، حکومت کرده بودند. کوروش درباره‌ی خاندانش بر سفالینه‌ی استوانه شکلی، محل حکومت آن‌ها را نقش کرده است. بنیادگذار سلسله‌ی هخامنشی، شاه هخامنش انشان بوده که در حدود ۷۰۰ می‌زیسته است. پس از مرگ او، چیش‌پیش انشان به حکومت رسید. چیش‌پیش نیز پس از مرگش توسط دو نفر از پسرانش کوروش اول انشان و آریارمنش فارس در پادشاهی دنبال شد. سپس، پسران هر کدام، به ترتیب کمبوجیه اول انشان و آرشام فارس، بعد از آن‌ها حکومت کردند. کمبوجیه یکم با شاهدخت ماندانا (دختر ایشتوویگو پادشاه قبیله‌ی ماد و شاهدخت آرینیس لیدییه) ازدواج کرد و کوروش بزرگ نتیجه این ازدواج بود.

تاریخ نویسان باستانی از قبیل هرودوت، گزنفون، و کتزیاس درباره‌ی چگونگی زایش کوروش اتفاق نظر ندارند. اگرچه هر یک سرگذشت تولد وی را به شرح خاصی نقل کرده‌اند، اما شرحی که آن‌ها درباره‌ی ماجرای زایش کوروش ارائه داده‌اند، بیشتر شبیه افسانه می‌باشد. تاریخ نویسان نامدار زمان ما همچون ویل دورانت و پرسی سایکس، و حسن پیرنیا شرح چگونگی زایش کوروش را از هرودوت برگرفته‌اند. بنا به نوشته هرودوت، ایشتوویگو شبی خواب دید که از دخترش آنقدر آب خارج شد که همدان و کشور ماد و تمام

سرزمین آسیا را غرق کرد. ایشتویگو تعبیر خواب خویش را از مغها پرسش کرد. آن‌ها گفتند از او فرزندی پدید خواهد آمد که بر ماد غلبه خواهد کرد. این موضوع سبب شد که ایشتویگو تصمیم بگیرد دخترش را به بزرگان ماد ندهد، زیرا می‌ترسید که دامادش مدعی خطرناکی برای تخت و تاج او بشود. بنابر این ایشتویگو دختر خود را به کمبوجیه اول به زناشویی داد.

ماندانا پس از ازدواج با کمبوجیه باردار شد و شاه این بار خواب دید که از شکم دخترش تاکی رویید که شاخ و برگ‌های آن تمام آسیا را پوشانید. پادشاه ماد، این بار هم از مغها تعبیر خوابش را خواست و آن‌ها اظهار داشتند، تعبیر خوابش آن است که از دخترش ماندانا فرزندی بوجود خواهد آمد که بر آسیا چیره خواهد شد. ایشتویگو بمراتب بیش از خواب اولش به هراس افتاد و از این رو دخترش را به حضور طلبید. دخترش به همدان نزد وی آمد. پادشاه ماد بر اساس خواب‌هایی که دیده بود از فرزند دخترش سخت وحشت داشت، پس زاده‌ی دخترش را به یکی از بستگانش هارپاگ، که در ضمن وزیر و سپهسالار او نیز بود، سپرد و دستور داد که کوروش را نابود کند. هارپاگ طفل را به خانه آورد و ماجرا را با همسرش در میان گذاشت. در پاسخ به پرسش همسرش راجع به سرنوشت کوروش، هارپاگ پاسخ داد وی دست به چنین جنایتی نخواهد آلود، چون یکم: کودک با او خوشایند است. دوم: چون شاه فرزندان زیاد ندارد دخترش ممکن است جانشین او گردد، در این صورت معلوم است شهبانو با کشته‌ی فرزندش مدارا نخواهد کرد. پس کوروش را به یکی از چوپان‌های شاه به نام میتزادات (مهرداد) داد و از او خواست که وی را به دستور شاه به کوهی در میان جنگل رها کند تا طعمه‌ی ددان گردد.

چوپان کودک را به خانه برد. وقتی همسر چوپان به نام سپاکو از موضوع با خبر شد، با ناله و زاری به شوهرش اصرار ورزید که از کشتن کودک خودداری کند و بجای او، فرزند خود را که تازه زاییده و مرده بدنیا آمده بود، در جنگل رها سازد. مهرداد شهامت این کار را نداشت، ولی در پایان نظر همسرش را پذیرفت. پس جسد مرده فرزندش را به ماموران هارپاگ سپرد و خود سرپرستی کوروش را به گردن گرفت.

روزی کوروش که به پسر چوپان معروف بود، با گروهی از فرزندان امیرزادگان بازی می‌کرد. آن‌ها قرار گذاشتند یک نفر را از میان خود به نام شاه تعیین کنند و کوروش را برای این کار برگزیدند. کوروش همبازی‌های خود را به دسته‌های مختلف بخش کرد و برای هر یک وظیفه‌ای تعیین نمود و دستور داد پسر آرتم بارس را که از شاهزادگان و سالاران درجه اول پادشاه بود و از وی فرمانبرداری نکرده بود تنبیه کنند. پس از پایان ماجرای، فرزند آرتم بارس به پدر شکایت برد که پسر یک چوپان دستور داده است وی را تنبیه کنند. پدرش او را نزد ایشتوویگو برد و دادخواهی کرد که فرزند یک چوپان پسر او را تنبیه و بدنش را مضروب کرده است. شاه چوپان و کوروش را احضار کرد و از کوروش سوال کرد: «تو چگونه جرأت کردی با فرزند کسی که بعد از من دارای بزرگترین مقام کشوری است، چنین کنی؟» کوروش پاسخ داد: «در این باره حق با من است، زیرا همه‌ی آن‌ها مرا به پادشاهی برگزیده بودند و چون او از من فرمانبرداری نکرد، من دستور تنبیه او را دادم، حال اگر شایسته مجازات می‌باشم، اختیار با توست.»

ایشتوویگو از دلآوری کوروش و شباهت وی با خودش به اندیشه افتاد. در ضمن بیاد آورد، مدت زمانی که از رویداد رهاکردن طفل دخترش به کوه می‌گذرد با سن این کودک برابری می‌کند. بنابراین آرتم بارس را قانع کرد که در این باره دستور لازم را صادر خواهد کرد و او را مرخص کرد. سپس از چوپان درباره‌ی هویت طفل مذکور پرسش‌هایی به عمل آورد. چوپان پاسخ داد: «این طفل فرزند من است و مادرش نیز زنده است.» اما شاه نتوانست گفته چوپان را قبول کند و دستور داد زیر شکنجه واقعیت امر را از وی جویا شوند.

چوپان در زیر شکنجه وادار به اعتراف شد و حقیقت امر را برای ایشتوویگو آشکار کرد و با زاری از او بخشش خواست. سپس ایشتوویگو دستور به احضار هارپاگ داد و چون او چوپان را در حضور پادشاه دید، موضوع را حدس زد و در برابر پرسش ایشتوویگو که از او پرسید: «با طفل دخترم چه کردی و چگونه او را کشتی؟» پاسخ داد: «پس از آن که طفل را به خانه بردم، تصمیم گرفتم کاری کنم که هم دستور تو را اجرا کرده باشم و هم مرتکب قتل فرزند دخترت نشده باشم.»



کوروش در دربار کمبوجیه اول خوی و اخلاق والای انسانی پارس‌ها و فنون جنگی و نظام پیشرفته‌ی آن‌ها را آموخت و با آموزش‌های سختی که سربازان پارس فرامی‌گرفتند پرورش یافت.

## دوره‌ی قدرت

هارپاگ بزرگان ماد را که از نخوت و شدت عمل شاهنشاه ناراضی بودند بر ضد ایشتوویگو شورانید و موفق شد، کوروش را وادار کند بر ضد پادشاه ماد لشکرکشی کند و او را شکست بدهد. با شکست کشور ماد به‌وسیله پارس که کشور دست‌نشانده و تابع آن بود، پادشاهی ۳۵ ساله‌ی ایشتوویگو پادشاه ماد به انتها رسید، اما به گفته‌ی هرودوت، کوروش به ایشتوویگو آسیبی وارد نیامد و او از راز خود نگه داشت. کوروش به این شیوه در ۵۴۶ پادشاهی ماد و ایران را به دست گرفت و خود را پادشاه ایران اعلام نمود. کوروش پس از آن‌که ماد و پارس را متحد کرد و خود را شاه ماد و پارس نامید، در حالی که بابل به او خیانت کرده بود، خردمندانه از قارون، شاه لیدی خواست تا حکومت او را به رسمیت بشناسد و در عوض کوروش نیز سلطنت او را بر لیدی قبول نماید. اما قارون (کرزوس) در کمال کم خردی به جای قبول این پیشنهاد به فکر گسترش مرزهای کشور خود افتاد و به این خاطر با شتاب سپاهیان را از رود هالسی (قرل‌ایرماق امروزی در کشور ترکیه) که مرز کشوری وی و ماد بود گذراند و کوروش هم با دیدن این حرکت خصمانه، از همدان به سوی لیدی حرکت کرد و دژ سارد که آن را تسخیرناپذیر می‌پنداشتند، با صعود تعدادی از سربازان ایرانی از دیواره‌های آن سقوط کرد و قارون (کرزوس)، شاه لیدی به اسارت ایرانیان درآمد و کوروش مرز کشور خود را به دریای روم و همسایگی یونانیان رسانید. نکته‌ی قابل توجه رفتار کوروش پس از شکست قارون است. کوروش، شاه شکست خورده‌ی لیدی را نکشت و تحقیر ننمود، بل که تا پایان عمر تحت حمایت کوروش زندگی کرد و مردم سارد علیرغم آن که حدود سه ماه لشکریان کوروش را در شرایط جنگی و در حالت محاصره شهر خود معطل کرده بودند، مشمول عفو شدند. پس از لیدی کوروش نواحی شرقی را یکی پس از دیگری زیر فرمان خود در آورد و به ترتیب گرگان (هیرکانی)، پارت، هریو (هرات)، رخج، مرو، بلخ، زرنگیانا (سیستان) و سوگود (نواحی بین آمودریا و سیردریا) و تگوش (شمال غربی هند) را مطیع خود کرد.

هدف اصلی کوروش از لشکرکشی به شرق، تأمین امنیت و تحکیم موقعیت بود و گرنه در سمت شرق ایران آن روزگار حکومتی که بتواند با کوروش به معارضه بپردازد وجود نداشت. کوروش با زیرفرمان درآوردن نواحی شرق ایران، وسعت سرزمین‌های تحت تابعیت خود را دو برابر کرد. حال دیگر پادشاه بابل از خیانت خود به کوروش و عهدشکنی در حق وی که در اوائل پیروزی او بر ماد انجام داده بود واقعاً پشیمان شده بود. البته ناگفته نماند که یکی از دلایل اصلی ترس «نابونید» پادشاه بابل، همانا شهرت کوروش به داشتن سجایای اخلاقی و محبوبیت او در نزد مردم بابل از یکسو و نیز پیش بینی‌های پیامبران بنی‌اسرائیل درباره‌ی آزادی قوم یهود به دست کوروش از سوی دیگر بود.

### آزادسازی یهودیان در بوند

#### و اجازه‌ی بازگشت به و بازسازی اورشلیم توسط کوروش بزرگ

بابل بدون مدافعه در ۲۲ مهرماه سال ۵۳۹ ق.م سقوط کرد و فقط محله‌ی شاهی چند روز مقاومت ورزیدند، پادشاه محبوس گردید و کوروش طبق عادت در کمال آزادمنشی با وی رفتار کرد و در سال بعد (۵۳۸ ق.م) هنگامی که او در گذشت عزای ملی اعلام شد و خود کوروش در آن شرکت کرد. با فتح بابل مستعمرات آن یعنی سوریه، فلسطین و فنیقیه نیز سر تسلیم پیش نهادند و به حوزه‌ی حکومتی اضافه شدند. رفتار کوروش پس از فتح بابل جایگاه خاصی بین باستان‌شناسان و حتی حقوقدانان دارد. او یهودیان را آزاد کرد و ضمن مسترد داشتن کلیه‌ی اموالی که بخت‌النصر (نبوکد نصر) پادشاه مقتدر بابل در فتح اورشلیم از هیکل سلیمان به غنیمت گرفته بود، کمک‌های بسیاری از نظر مالی و امکانات به آنان نمود تا بتوانند به اورشلیم بازگردند و دستور بازسازی هیکل سلیمان را صادر کرد و به همین خاطر در بین یهودیان به عنوان منجی معروف گشت که در تاریخ یهود و در تورات ثبت است.

## آخرین نبرد

کوروش در آخرین نبرد خود به قصد سرکوب اقوام وحشی سکا که با حمله به نواحی مرزی ایران به قتل و غارت می‌پرداختند به سمت شمال شرقی کشور حرکت کرد. میان مرز ایران و سرزمین سکاها رودخان‌های بود که لشگریان کوروش باید از آن عبور می‌کردند. هنگامی که کوروش به این رودخانه رسید، ملکه سکاها به او پیغام داد که برای جنگ دو راه پیش رو دارد. یا از رودخانه عبور کند و در سرزمین سکاها به نبرد پردازند و یا اجازه دهند که لشگریان سکا از رود عبور کرده و در خاک ایران به جنگ پردازند. کوروش این دو پیشنهاد را با سرداران خود در میان گذاشت. بیشتر سرداران ایرانی او جنگ در خاک ایران را برگزیدند، اما کرزوس امپراتور سابق لیدی که تا پایان عمر به‌عنوان یک مشاور به کوروش وفادار ماند، جنگ در سرزمین سکاها را پیشنهاد کرد. استدلال او چنین بود که در صورت نبرد در خاک ایران، اگر لشگر کوروش شکست بخورد تمامی سرزمین در خطر می‌افتد و اگر پیروز هم شود هیچ سرزمینی را فتح نکرده است. در مقابل اگر در خاک سکاها به جنگ پردازند، پیروزی ایرانیان با فتح این سرزمین همراه خواهد بود و شکست آنان نیز تنها یک شکست نظامی به شمار رفته و به سرزمین ایران آسیبی نمی‌رسد. کوروش این استدلال را پذیرفت و از رودخانه عبور کرد. پیامد این نبرد کشته شدن کوروش و شکست لشگریانش بود. پس از این شکست، لشگریان ایران با رهبری کمبوجیه، پسر ارشد کوروش به ایران بازگشتند.

## فرزندان

پس از مرگ کوروش، فرزند ارشد او کمبوجیه به سلطنت رسید. وی، هنگامی که قصد لشگرکشی به سوی مصر را داشت، از ترس توطئه، دستور قتل برادرش بردیا را صادر کرد. در راه بازگشت کمبوجیه از مصر، یکی از موبدان دربار به نام گنومات مغ، که شباهتی بسیار به بردیا داشت، خود را به جای بردیا قرار داده و پادشاه خواند. کمبوجیه با شنیدن این خبر در هنگام بازگشت، یک شب و به هنگام باده‌نوشی خود را با خنجر زخمی کرد که بر اثر همین زخم نیز درگذشت. کوروش بجز این دو پسر، دارای دو دختر به

نام‌های آتوسا و ؟ بود که آتوسا بعدها با داریوش اول ازدواج کرد و مادر خشایار، پادشاه قدرتمند ایرانی شد.

\*\*\*

### برگرفته از سایت «وبلاگ من» دارنده : مهدی

در آیات ۸۳ تا ۹۸ سوره کهف این‌طور می‌خوانیم:

«و (محمد) تو را از ذوالقرنین می‌پرسند، بگو: اینک از وی خبری و سخنی بر شما می‌خوانم. ما او را در زمین قدرت و حکومت دادیم و اسباب (رسیدن به) هر چیزی را در اختیارش نهادیم. او نیز از این اسباب بهره برد. تا به غروبگاه آفتاب رسید. در آنجا احساس کرد که خورشید در چشمه‌ی تیره و گل‌آلودی فرومی‌رود و در آنجا قومی را یافت. گفتیم ای ذوالقرنین آن‌ها را مجازات می‌کنی و یا روش نیکی در مورد آن‌ها اتخاذ می‌کنی؟ گفت: آن‌کس را که ستم کرده است، مجازات خواهیم کرد، سپس به سوی پروردگارش باز می‌گردد و خدا او را مجازاتی شدیدتر خواهد کرد. و کسی که ایمان آورد و عمل صالح انجام داد، پاداشی نیکوتر خواهد داشت و ما نیز بر او آسان می‌گیریم. سپس بار دیگر از اسبابی که در اختیارش گذاشتیم بهره‌گرفت تا به خاستگاه خورشید رسید. در آنجا دید که خورشید بر مردمی طلوع می‌کند که در برابر تابش آفتاب پوششی برای آن‌ها قرار نداده بودیم. آری اینچنین بود و ما از امکاناتی که نزد ذوالقرنین بود آگاهی داشتیم. باز اسبابی که در اختیار داشت را استفاده کرد و همچنان به راه خود ادامه داد تا به میان دو کوه رسید و در کنار آن دو کوه مردمی را یافت که هیچ سخنی را نمی‌فهمیدند. او را گفتند: ای ذوالقرنین! یاجوج و ماجوج در این سرزمین فساد می‌کنند، آیا ممکن است ما پاداشی برای تو قرار دهیم و تو میان ما و آن‌ها سدی ایجاد کنی؟ ذوالقرنین گفت: آنچه که پروردگارم در اختیار من گذارده از پیشنهاد شما بهتر است. مرا با نیروی بدنی خود یاری دهید تا میان شما و آن‌ها سد محکمی بسازم. قطعات بزرگ آهن برایم بیاورید و آن‌ها را روی هم بچینید تا زمانی که میان دو کوه پوشانده شود. آتش بیافروزید و در آن بدمید. آن‌ها دمیدند تا قطعات آهن سرخ و گداخته شد، سپس گفت: اکنون مس مذاب بیاورید تا به روی آن بریزیم. سرانجام سد قدرتمندی ساخت که قوم یاجوج و ماجوج قادر نبودند از آن بالا روند یا در آن رخنه کنند. سپس گفت: این سد

رحمتی از سوی پروردگار من است. اما هنگامی که وعده‌ی پروردگارم فرا رسد آن را در هم می‌کوبد و بدایند که وعده‌ی پروردگارم حق است. و در آن روز که جهان پایان می‌گیرد ما آنان را چنان رها می‌کنیم که در هم موج می‌زنند و در صور دمیده می‌شود و ما همه را جمع می‌کنیم...»

### ذوالقرنین که بود؟

خیلی از مورخین علاقه‌مند بودند که بدانند ذوالقرنین کیست و با کدامیک از بزرگ مردان تاریخ تطابق دارد. در این که ذوالقرنین چه کسی بوده است در میان مورخین و محقق نظرات مختلفی ابراز شده که مهمترین آن‌ها این سه نظریه هستند:

### اسکندر مقدونی

بعضی معتقدند او کسی جز اسکندر مقدونی نیست و معتقدند که او بعد از مرگ پدرش بر کشورهای روم و مغرب و مصر تسلط یافت، و شهر اسکندریه را بنا نمود، سپس شام و بیت‌المقدس را در زیر سیطره‌ی خود گرفت، و از آن‌جا به ارمنستان رفت، عراق و ایران را فتح کرد، سپس قصد هند و چین نمود و از آن‌جا به خراسان بازگشت شهرهای فراوانی بنا نهاد، و به عراق آمد و بعد از آن در شهر زور بیمار شد و از دنیا رفت، و به گفته‌ی بعضی بیش از ۳۶ سال عمر نکرد، جسد او را به اسکندریه بردند در آن‌جا دفن نمودند. ولی خصوصیات اخلاقی او و اعمالش در جنگ‌ها با آنچه که قرآن از ذوالقرنین می‌گوید فرق دارد.

### یکی از پادشاهان یمن

بعضی از مورخین معتقدند ذوالقرنین یکی از پادشاهان یمن بوده است. از این دسته مورخین می‌توان به اصمعی در تاریخ عرب قبل از اسلام، و ابن‌هشام در تاریخ معروف خود بنام سیره، و ابوریحان بیرونی در الآثارالباقیه را می‌توان نام برد که از این نظریه دفاع کرده‌اند. حتی در اشعار حمیری‌ها که از اقوام یمن بودند و بعضی از شعرای جاهلیت اشعاری دیده

می‌شود که در آن‌ها افتخار به وجود ذوالقرنین کرده‌اند. طبق این فرضیه، سدی را که ذوالقرنین ساخته همان سد معروف مارب است.

## کوروش کبیر

سومین و جدیدترین نظریه در مورد ذوالقرنین توسط ابوالکلام آزاد از دانشمندان مسلمان هندی مطرح شد. او در کتابش با استنادات تاریخی ادعا می‌کند که ذوالقرنین قرآن همان کوروش کبیر پادشاه بزرگ هخامنشی است.

از آن‌جا که نظریه‌ی اول و دوم تقریباً هیچ مدرک قابل ملاحظه تاریخی ندارد و از آن گذشته، نه اسکندر مقدونی دارای صفاتی است که قرآن برای ذوالقرنین شمرده و نه هیچ‌یک از پادشاهان یمن؛ به علاوه اسکندر مقدونی سد معروفی نساخته، اما سد مارب در یمن سدی است که با هیچ‌یک از صفاتی که قرآن برای سد ذوالقرنین ذکر کرده است تطبیق نمی‌کند، زیرا سد ذوالقرنین طبق گفته‌ی قرآن از آهن و مس ساخته شده بود، و برای جلوگیری از هجوم اقوام وحشی بوده، در حالی که سد مارب از مصالح معمولی، و به منظور جمع آوری آب و جلوگیری از طغیان سیلاب‌ها ساخته شده بود، که شرح آن را قرآن در سوره‌ی سبا بیان کرده است. ولی نظریه سوم با مستندات تاریخی سازگارتر است و آنچه که در تاریخ از صفات کوروش کبیر آمده بسیار شبیه به ذوالقرنین قرآن است.

## چرا این شخص ذوالقرنین خوانده می‌شد؟

ذوالقرنین به معنای "صاحب دو قرن" یا "صاحب دو شاخ" است. ولی این که چرا این شخص به این نام خوانده می‌شده، بعضی معتقدند این نامگذاری به خاطر آن است که او به شرق و غرب عالم رسید که عرب از آن تعبیر به قرنی‌الشمس (دو شاخ آفتاب) می‌کند. عده‌ای دیگر معتقدند که این نام به خاطر این بود که او دو قرن زندگی یا حکومت کرد، و در این که مقدار قرن چه اندازه است نیز نظرات متفاوتی دارند. بعضی می‌گویند در دو طرف سر او برآمدگی مخصوصی بود و به خاطر آن به ذوالقرنین معروف شد. و بالاخره بعضی بر این عقیده‌اند که تاج مخصوص او دارای دو شاخ

بود. ابوالکلام آزاد از این لقب، استفاده فراوانی برای اثبات نظریه خود کرده است.

### صفات ذوالقرنین از نگاه قرآن

از قرآن به خوبی استفاد می‌شود که ذوالقرنین دارای صفات ممتازی بود، از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- خداوند اسباب پیروزی‌ها را در اختیار او قرار داد.
- او سه لشگرکشی مهم داشت: نخست به غرب، سپس به شرق و سرانجام به منطقه‌ای که در آنجا يك تنگه‌ی کوهستانی وجود داشته، و در هر يك از این سفرها با اقوامی برخورد کرد.
- او مرد مؤمن و موحد و مهربانی بود، و از طریق عدل و داد منحرف نمی‌شد، و به همین جهت مشمول لطف خاص پروردگار بود.
- او یار نیکوکاران و دشمن ظالمان و ستمگران بود، و به مال و ثروت دنیا علاقه‌ای نداشت.
- او، هم به خدا ایمان داشت و هم به روز رستاخیز.
- او سازنده‌ی یکی از مهمترین و نیرومندترین سدها است، سدی که در آن به جای آجر و سنگ از آهن و مس استفاده شد (و اگر مصالح دیگر در ساختمان آن نیز به کار رفته باشد تحت‌الشعاع این فلزات بود) و هدف او از ساختن این سد کمك به گروهی مستضعف در مقابل ظلم و ستم قوم یاجوج و ماجوج بوده است.
- او کسی بوده که قبل از نزول قرآن نامش در میان جمعی از مردم شهرت داشت، و لذا یهود از پیغمبر درباره‌ی او سؤال کردند، چنان که قرآن می‌گوید یسنلونك عن ذالقرنین: (از تو در باره‌ی ذوالقرنین سؤال می‌کنند).
- اما از قرآن چیزی که صریحا دلالت کند او پیامبر بوده استفاده نمی‌شود هر چند تعبیراتی در قرآن هست که اشعار به این معنی دارد. از

بسیاری از روایات اسلامی که از پیامبر و ائمه نقل شده نیز می‌خوانیم: او پیامبر نبود بلکه بنده صالحی بود.

### آیا ذوالقرنین همان کوروش کبیر است؟

مورخینی که ادعا دارند ذوالقرنین همان کوروش کبیر است سه دلیل عمده مطرح می‌کنند:

۱- سؤال کنندگان درباره‌ی این ذوالقرنین، از پیامبر طبق روایاتی که در شأن نزول آیات آمده یهود بوده‌اند، و یا قریش به تحریک یهود، بنابراین باید ریشه‌ی این مطلب را در کتب یهود پیدا کرد. از میان کتب معروف یهود به کتاب دانیال باب هشتم این طور می‌خوانیم:

«در سال سلطنت بل‌شصر به من - دانیال - رویایی ظاهر شد. بعد از رویایی که اولاً به من ظاهر شده بود، و در رویا دیدم که من در قصر شوشان که در کشور عیلام است بودم و در خواب دیدم که در نزد نهر اولای هستم و چشمان خود را برداشته نگریستم و این که قوچی در برابر نهر بایستاد و صاحب دو شاخ بود، و شاخ‌هایش بلند... و آن قوچ را به سمت مغرب و شمال و جنوب شاخ زنان دیدم، و هیچ حیوانی در مقابلش مقاومت نتوانست کرد، و از این که احدی نبود که از دستش رهایی بدهد. لهذا موافق رای خود عمل می‌نمودم و بزرگ می‌شدم...»

در ادامه در همین کتاب می‌خوانیم: «جبرئیل بر او آشکار گشت و خوابش را چنین تعبیر نمود: قوچ صاحب دو شاخ که دیدی پادشاه مدائن (یا ماد) و پارس است. یهود از بشارت رؤیای دانیال چنین دریافته‌اند که دوران اسارت آن‌ها با قیام یکی از پادشاهان ماد و فارس، و پیروز شدنش بر شاهان بابل، پایان می‌گیرد، و از چنگال بابلیان آزاد خواهند شد. چیزی نگذشت که کوروش در صحنه‌ی حکومت ایران ظاهر شد و کشور ماد و فارس را یکی ساخت، و سلطنتی بزرگ از آن دو پدید آورد، و همان‌گونه که رؤیای دانیال گفته بود که آن قوچ شاخ‌هایش را به غرب و شرق و جنوب می‌زند. کورش نیز در هر سه جهت فتوحات بزرگی انجام داد. یهود را آزاد ساخت و اجازه‌ی بازگشت به فلسطین به آن‌ها داد. «



در کتاب اشعیا نبی باب ۴۴ شماره ۲۸ چنین می‌خوانیم: «آنگاه در خصوص کوروش می‌فرماید که شبان من اوست و تمامی مشیتم را به اتمام رسانده. به اورشلیم خواهد گفت که بنا کرده خواهی شد.» این جمله نیز قابل توجه است که در بعضی از تعبیرات کتاب مقدس، از کوروش تعبیر به عقاب مشرق، و مرد تدبیر که از مکان دور خوانده خواهد شد آمده است. (کتاب اشعیا نبی باب ۴۶ شماره ۱۱)

۲- در قرن نوزدهم میلادی در نزدیکی استخر در کنار نهر مرغاب مجسمه‌ای از کوروش کشف شد که تقریباً به قامت يك انسان است، و کوروش را در صورتی نشان می‌دهد که دو بال همانند بال عقاب از دو جانبش گشوده شد، و تاجی به سر دارد که دو شاخ همانند شاخ‌های قوچ در آن دیده می‌شود. این مجسمه که نمونه‌ی بسیار پرارزشی از فن حجاری قدیم است آن‌چنان جلب توجه دانشمندان را نمود که گروهی از دانشمندان آلمانی فقط برای تماشای آن به ایران سفر کردند. از تطبیق مندرجات کتاب مقدس با مشخصات این مجسمه این احتمال در نظر این مورخین کاملاً قوت گرفت که نامیدن کوروش به ذوالقرنین (صاحب دو شاخ) از چه ریشه‌ای مایه می‌گرفت، و همچنین چرا مجسمه‌ی سنگی کورش دارای بال‌هایی همچون بال عقاب است، و به این ترتیب بر گروهی از دانشمندان مسلم شد که شخصیت تاریخی ذوالقرنین از این طریق کاملاً آشکار شده است.

۳- سنگ‌نوشته‌های نقش‌رستم، منشور حقوق بشر کوروش، و مورخین دوران باستان شخصیت و صفاتی از کوروش بیان می‌کنند که با ذوالقرنین قرآن کاملاً تطابق و سازگاری دارد. سنگ‌نوشته‌های نقش رستم و منشور حقوق بشر کوروش کاملاً مشهور و شناخته شده هستند. به همین دلیل از نقل آن‌ها صرف نظر می‌کنم و در این نوشتار بیشتر به نظرات مورخین دوره‌ی باستان در مورد کوروش کبیر می‌پردازم:

هردوت مورخ یونانی می‌نویسد: «کوروش فرمان داد تا سپاهیان‌ش جز به روی جنگجویان شمشیر نکشند، و هر سرباز دشمن که نیزه‌ی خود را خم کند، او را نکشند، و لشگر کوروش فرمان او را اطاعت کردند بطوری که توده‌ی ملت، مصائب جنگ را احساس نکردند.» هرودت در ادامه می‌نویسد: «کوروش پادشاهی کریم و سخی و بسیار ملایم و مهربان بود، و مانند دیگر پادشاهان به اندوختن مال حرص نداشت بل که نسبت به کرم و عطا حریص بود، ستمدیدگان را از عدل و داد برخوردار می‌ساخت و هرچه را متضمن خیر بیشتر بود دوست می‌داشت.»

مورخ دیگر ذنونفن می‌نویسد: «کوروش پادشاهی عاقل و مهربان بود و بزرگی ملوک با فضائل حکما در او جمع بود، همتی فائق و وجودی غالب داشت، شعارش خدمت به انسانیت، و خوی او بذل عدالت بود، و تواضع و سماحت در وجود او جای کبر و عجب را گرفته بود.»

جالب این که این مورخان که کوروش را این چنین توصیف کرده‌اند از تاریخ نویسان بیگانه بودند نه از قوم یا ابناء وطن او، بل که اهل یونان بودند و می‌دانیم مردم یونان به نظر دوستی به کوروش نگاه نمی‌کردند، زیرا با فتح لیدیا به دست کوروش شکست بزرگی برای ملت یونان فراهم گشت.

### انطباق لشکرکشی های کوروش

#### با لشکرکشی های سه گانه‌ی ذوالقرنین

کوروش سفرهایی به شرق غرب و شمال انجام داد که در تاریخ زندگانش به طور مشروح آمده است، و با سفرهای سه گانه‌ای که در قرآن ذکر شده قابل انطباق می باشد.

نخستین لشکرکشی کوروش به کشور لیدیا که در قسمت شمال آسیای صغیر قرارداشت صورت گرفت، و این کشور نسبت به مرکز حکومت کوروش جنبه‌ی غربی داشت. اگر نقشه‌ی ساحل غربی آسیای صغیر را جلوی روی خود بگذاریم خواهیم دید که قسمت اعظم ساحل در

خلیجک‌های کوچک غرق می‌شود، مخصوصاً در نزدیکی از میر که خلیج صورت چشمه‌هایی به خود می‌گیرد. قرآن می‌گوید ذوالقرنین در سفر غربیش احساس کرد خورشید در چشمه‌ی گل‌آلودی فرو می‌رود. این صحنه همان صحنه‌ای بود که کورش به هنگام فرورفتن قرص آفتاب (در نظر بیننده) در خلیجک‌های ساحلی مشاهده کرد. (بعضی گمان کرده بودند منظور قرآن این است که خورشید در گل و لای غروب می‌کند!)

دومین لشکرکشی کوروش به جانب شرق بود، چنان که هردوت می‌گوید: این هجوم شرقی کوروش بعد از فتح لیدیا صورت گرفت، مخصوصاً طغیان بعضی از قبایل وحشی بیابانی کوروش را به این حمله واداشت. قرآن لشکرکشی دوم ذوالقرنین را این طور تشبیه می‌کند: (حتی اذا بلغ مطلع الشمس وجدها تطلع علی قوم لم نجعل لهم من دونها سترا) که اشاره به سفر کوروش به منتهای شرق است که مشاهده کرد خورشید بر قومی طلوع می‌کند که در برابر تابش آن سایبانی ندارند. اشاره به این که آن قوم بیابانگرد و صحرانورد بودند.

سومین لشکرکشی کوروش به سوی شمال، به طرف کوه‌های قفقاز بود، تا به تنگه‌ی میان دو کوه رسید، و برای جلوگیری از هجوم اقوام وحشی با درخواست مردمی که در آنجا بودند در برابر تنگه سد محکمی بنا کرد. این تنگه در عصر حاضر تنگه داریال نامیده می‌شود که در نقشه‌های موجود میان ولادی کیوکز و تفلیس نشان داده می‌شود، در همان‌جا که تاکنون دیوار آهنی موجود است، این دیوار همان سدی است که کورش بنا نموده زیرا اوصافی که قرآن در باره‌ی سد ذوالقرنین بیان کرده کاملاً بر آن تطبیق می‌کند.

نوشته شده توسط مهدی در پنج شنبه ۱۱ اسفند ۱۳۸۴ و ساعت ۱۹:۱۹

\*\*\*

### کتیبه‌ی کوروش بر استوانه

برگرفته از سایت پاسارگاد

[www.pasarghad.com](http://www.pasarghad.com)

اینک که به یاری مزدا، تاج سلطنت ایران و بابل و کشورهای جهات اربعه را به سر گذاشته‌ام، اعلام می‌کنم:

که تا روزی که من زنده هستم و مزدا توفیق سلطنت را به من می‌دهد:

دین و آیین و رسوم ملت‌هایی را که من پادشاه آن‌ها هستم، محترم خواهم شمرد و نخواهم گذاشت که حکام و زیردستان من، دین و آیین و رسوم ملت‌هایی که من پادشاه آن‌ها هستم یا ملت‌های دیگر را مورد تحقیر قرار بدهند یا به آن‌ها توهین نمایند.

من از امروز که تاج سلطنت را به سر نهاده‌ام، تا روزی که زنده هستم و مزدا توفیق سلطنت را به من می‌دهد، هرگز سلطنت خود را بر هیچ ملت تحمیل نخواهم کرد

و هر ملت آزاد است، که مرا به سلطنت خود قبول کند یا ننماید

و هرگاه نخواهد مرا پادشاه خود بداند، من برای سلطنت آن ملت مبادرت به جنگ نخواهم کرد.

من تا روزی که پادشاه ایران و بابل و کشورهای جهات اربعه هستم، نخواهم گذاشت، کسی به دیگری ظلم کند و اگر شخصی مظلوم واقع شد، من حق وی را از ظالم خواهم گرفت و به او خواهم داد و ستمگر را مجازات خواهم کرد.

من تا روزی که پادشاه هستم، نخواهم گذاشت مال غیرمنقول یا منقول دیگری را به زور یا به نحو دیگر بدون پرداخت بهای آن و جلب رضایت صاحب مال، تصرف نماید

من تا روزی که زنده هستم، نخواهم گذاشت که شخصی، دیگری را به بیگاری بگیرد و بدون پرداخت مزد، وی را بکار وادارد.

من امروز اعلام می‌کنم، که هر کس آزاد است، که هر دینی را که میل دارد، بپرستد و در هر نقطه که میل دارد سکونت کند، مشروط بر این که در آنجا حق کسی را غضب ننماید،

و هر شغلی را که میل دارد، پیش بگیرد و مال خود را به هر نحو که مایل است، به مصرف برساند، مشروط به این که لطمه به حقوق دیگران نزند.

من اعلام می‌کنم، که هر کس مسئول اعمال خود می‌باشد و هیچ کس را نباید به مناسبت تقصیری که یکی از خویشاوندانش کرده، مجازات کرد. مجازات برادر گناهکار و برعکس به کلی ممنوع است

و اگر يك فرد از خانواده یا طایفه‌ای مرتکب تقصیر می‌شود، فقط مقصر باید مجازات گردد، نه دیگران.

من تا روزی که به یاری مزدا، سلطنت می‌کنم، نخواهم گذاشت که مردان و زنان را بعنوان غلام و کنیز بفروشند

و حکام و زیردستان من، مکلف هستند، که در حوزه‌ی حکومت و مأموریت خود، مانع از فروش و خرید مردان و زنان بعنوان غلام و کنیز بشوند و رسم بردگی باید به کلی از جهان برافتد.

و از مزدا خواهانم، که مرا در راه اجرای تعهداتی که نسبت به ملت‌های ایران و بابل و ملت‌های ممالک اربعه به عهده گرفته‌ام، موفق گرداند.

## درباره‌ی شاعر

میرزا آقا عسگری (مانی) در سال ۱۳۳۰ در اسدآباد همدان زاده شد. آفرینش ادبی را در نوجوانی آغاز کرد. آثارش در نشریات وقت بازتاب یافتند. نخستین کتاب شعرش با نام «فردا اولین روز دنیاست» در ۱۳۵۴ منتشر شد و تاکنون ۴۰ جلد از آثارش به چاپ رسیده‌اند. مانی نقد ادبی و داستان هم می‌نویسد. برای کودکان نیز شعر و داستان می‌آفریند. عسگری از پاییز ۱۳۶۳ در آلمان مقیم شد و تاکنون در آن کشور زندگی می‌کند. در این مدت آفریده‌های او به زبان فارسی و برخی زبانهای دیگر منتشر شده و گاه به گاه، برخی از اشعار و نوشته‌هایش در ایران نشر یافته‌اند. از او تاکنون يك مجموعه‌ی شعر و نثر بنام «سنفونی ایرانی» به آلمانی، و داستان «سرزمین همیشه بهار» برای کودکان به دانمارکی نشر یافته است. غیر از این، برخی از سروده‌ها و نوشته‌های او به طور پراکنده به زبانهای انگلیسی، سوئدی، ژاپنی و نروژی چاپ شده‌اند. مانی از سال ۱۳۶۷ وقت خود را یکسره به فعالیتهای مستقل ادبی و فرهنگی اختصاص داد. او عضو اتحادیه‌ی نویسندگان آلمان است.

به قلم مانی منتشر شده است :

## شعر:

- \* فردا، اولین روز دنیاست. تهران: انتشارات گام، ۱۳۵۴.
- \* من با آبها رابطه دارم. تهران: گام، ۱۳۵۵.
- \* ترانه‌های صلح. تهران: جمعیت ایرانی هواداران صلح، ۱۳۶۱.
- \* آوازهای جمهوری. تهران: انتشارات هدهد، ۱۳۶۱.

- \* در سرزمین تلخ . آلمان : ۱۳۶۴ .
- \* خطابه از سکوی سرخ . آلمان : انتشارات نوید ، ۱۳۶۶ .
- \* ماه در آینه . آلمان : نوید ، ۱۳۶۷ .
- \* پرواز در توفان . آلمان : نوید ، ۱۳۶۷ .
- \* ترانه‌های مهتاب (نوار شعر) سوئد: کانون فرهنگی وهنری نسترن، ۱۳۶۷
- \* عشق ، واپسین رستگاری . آلمان : نوید ، ۱۳۶۹ .
- \* کتیبه‌ی جاری ( نوار شعر ) . آمریکا : کانون فرهنگی یلدا ، ۱۳۷۰ .
- \* سنفونی ایرانی ( به آلمانی ) . آلمان : نشر فرهنگ بین الملل ، ۱۳۷۰ .
- \* شاعران مهاجر و مهاجران شاعر . ( گردآورده‌ی شعر برون مرزی ) . سوئد: نشر بیان ، ۱۳۷۱ .
- \* مینای تابان . آلمان . نشر هومن ، ۱۳۷۱ .
- \* زیر درخت واژه . آلمان . نشر هومن . ۱۳۷۲ .
- \* ترانه‌های جاده‌ی ابریشم ، تهران . انتشارات مروارید . بهار ۱۳۷۳
- \* ستاره درشن - تهران . کانون فرهنگی و تبلیغاتی صدا . بهار ۱۳۷۴
- \* سپیده‌ی پارسی . آلمان . نشر هومن . زمستان ۲۰۰۰
- \* دوسوی پلک تماشا . صدای شاعر . آلمان . نشر نیماد . زمستان ۱۳۸۰
- \* اریش فرید ، شاعر عشق ، زندگی و مرگ . ترجمه مشترک با مهدی سردانی . انتشارات قصیده سرا . تهران . زمستان ۱۳۸۳
- \* خوشه‌ای از کهکشان . دیوان اشعار . دو جلد . سال ۲۰۰۸ . نشر هومن . آلمان . ۱۲۰۰ صفحه
- \* تانگو با شهبانو . سروده‌های سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۰ . نشر هومن . آلمان . ۲۰۱۱
- \* آوازهای کوروش آریایی . یک شعر حماسی بلند . بنیاد فرهنگی ورهرام . آلمان . ۲۰۱۱

## نثر:

- \* حماسه‌ی هستی و راکب . تبریز: انتشارات دارویش، ۱۳۵۷ .
- \* مناظر زادبومی . سوئد انتشارات نسترن ، ۱۳۶۷ .
- \* عناصر شعر . آلمان: نوید ، ۱۳۶۸ .
- \* خشت و خاکستر . بیوگرافی ( دو جلد ) چاپ دوم . هومن . آلمان ۲۰۰۸

- \* هستی‌شناسی شعر. انتشارات قصیده سرا. تهران. بهار ۱۳۸۱. گفتمان های تئوریک شعر.
- \* خنده‌های پنهانی! (طنز). انتشارات هومن. آلمان. سال ۲۰۰۸
- \* ادبیات و اروتیسم. آلمان. نشر هومن. بهار ۱۳۸۱ / پائیز ۱۳۸۴
- \* دشنه و نوشدارو (بررسی آثار مانی). انتشارات هومن. زمستان ۲۰۰۵. آلمان
- \* معجزه در اشارت انگشت. گفتگوهایی با مانی. انتشارات هومن. زمستان ۲۰۰۵. آلمان
- \* زیر پوست ادبیت. یک داستان بلند. ۱۴۸ صفحه. انتشارات هومن. سال ۲۰۰۵. چاپ دوم: نشر کتاب. آمریکا. سال ۲۰۰۸
- \* خنیاگر درخون. در شناخت فریدون فرخزاد. سال ۲۰۰۵. انتشارات هومن. آلمان. چاپ دوم: شرکت نشر کتاب. آمریکا. سال ۲۰۰۷
- \* رهپویان اندیشه. گفتگوی نویسندگان. انتشارات باران. سوئد. سال ۲۰۰۷
- \* فراسوی واژگان. رازگشایی برخی سروده‌های مانی. آلمان. نشر هومن. نوروز ۱۳۸۹. سال ۲۰۱۱ میلادی.



## برای کودکان و نوجوانان:

- \* **گرگ خسته** (نمایشنامه‌ی منظوم). تهران: انتشارات الهام، ۱۳۵۷. چاپ دوم: سوئد، سنترن، ۱۳۶۷. چاپ سوم: رنگین‌کمان. امریکا
- \* **برویم ستاره بچینیم**. تهران: الهام، ۱۳۵۷.
- \* **قصه‌ی عمه گلچین** (با منوچهر کریمزاده). تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۵۸.
- \* **خاله بارون** (با م. کریمزاده). تهران: شرکت ۴۸ قصه، ۱۳۶۴.
- \* **الاغ زنگوله دار** (با م. کریمزاده). تهران: شرکت ۴۸ قصه، ۱۳۶۴.
- \* **سرزمین همیشه بهار**. آلمان: نوید، ۱۳۶۶.
- \* **سرزمین همیشه بهار** (به دانمارکی). دانمارک: آرینس فورلاگ، ۱۳۶۸.
- \* **رنگین کمان**. شعر برای کودکان. نشر اشاره. تهران. ۱۳۷۹. (ناشر، بدون مجوز از شاعر، این کتاب را با نام نیما لشکری به چاپ رسانده است!)
- \* **چهارشنبه سوری**. تهران. نشر اشاره. بهار ۱۳۷۹ شعر برای کودکان. (ناشر، بدون مجوز از شاعر، این کتاب را با نام نیما لشکری به چاپ رسانده است!)
- \* **برف بازی شعر برای کودکان**. نشر اشاره. تهران. ۱۳۷۹. (ناشر، بدون مجوز از شاعر، این کتاب را با نام نیما لشکری به چاپ رسانده است!)
- \* **پنج داستان**. آلمان. نشر هومن. سال ۲۰۰۸. مجموعه‌ی ۵ داستان برای کودکان و نوجوانان.
- \* **پنج داستان**. آلمان. سال ۲۰۰۸. نشر هومن. در برگزیده ۵ داستان برای کودکان و نوجوانان.



## خوشه‌ئی از کهکشان

دیوان سروده‌های مانی در دو جلد.

چاپ ۲۰۰۸. شرکت کتاب. لس‌آنجلس. آمریکا

<><><>

تازه‌ترین کتابهای مانی که به مناسبت ۶۰ سالگی شاعر منتشر شده‌اند:

**تانگو با شهبانو.** سروده‌های عاشقانه، اجتماعی و میهنی شاعر از سال ۲۰۰۸ تا پایان سال ۲۰۱۰- نشر هومن. آلمان. ۲۰۱۱- ۲۲۰ صفحه. قیمت با هزینه پست ۱۵ یورو

**فراسوی واژگان.** رازگشایی برخی سروده‌های عاشقانه، اجتماعی و هستی‌شناختی مانی. آلمان. نشر هومن. نوروز ۱۳۹۰. سال ۲۰۱۱ میلادی. ۲۴۴ صفحه. قیمت با هزینه پست ۱۵ یورو